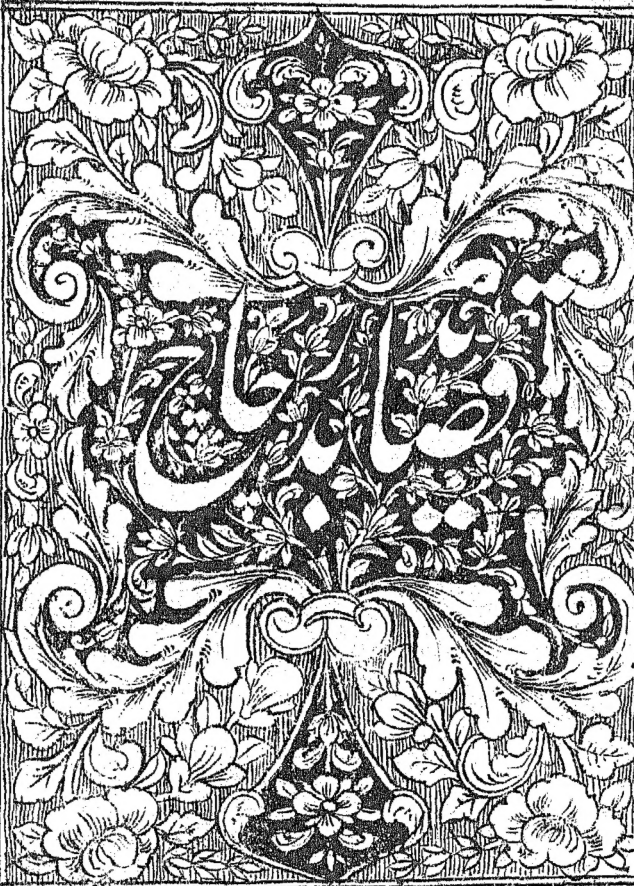


لای بنی معانی علمای شون بنی

حاصل دریای فصاحت برآمده کان بلاغت منشکله جواد و طارنی



بدردین چای خواص بحر توحید شنای کیم بحر دقایق شناس خجسته خانی

در طبع صفتی کشف طبع جلالی و انقیاد

آن خال بلا نیست سیه که سبب او
 کام و لب شیرین خود اعی و دست کمن
 کان به دو هفته است که با پنج بلاست
 در میگذرد رو که یکی قطره ز جامش
 و ز غنچه اطریقه او چرخ زند رقص
 و از بر بدوی گنجارش بسر کو
 در مجلس خسرو نه هانا که کسی را
 چون پدر در مان کامل اندر ره انشا
 برگزیده که رابد و در چار و سیکه کن

در عالم ایمان تو صد نور و رویت
 آن دم که تراد و قدح فی لطف است
 بر خط و آجانب پر وین گذشت
 گر عرش خور و تابا بد بخیر افت
 رقصی که کلاه ریش ز فرق سست
 و امن شد آید ز میانش کمر افت
 زین قطعه شیرین هوسی بر سکه افت
 در بحر سخن گریه ازین در تیر افت
 کز نه نودم ش جانب و چل گذر افت

آن خال بلا نیست سیه که سبب او
 کام و لب شیرین خود اعی و دست کمن
 کان به دو هفته است که با پنج بلاست
 در میگذرد رو که یکی قطره ز جامش
 و ز غنچه اطریقه او چرخ زند رقص
 و از بر بدوی گنجارش بسر کو
 در مجلس خسرو نه هانا که کسی را
 چون پدر در مان کامل اندر ره انشا
 برگزیده که رابد و در چار و سیکه کن

قصیده در بحر پنج سخن اخرب مفعول مفعول مفعول

در کمنه جلال تو عقل دل و جان حیران
 مجروح فرات را هرگز نبود در مان
 در پای کمال را هرگز نبود پایان
 صد کوه لوی ترانیک غشت زرش غطان
 کای بدر جگر خسته و تی ز دل نادن
 بر خوان الهی شو یک نیم شبی ممان
 سر زده و هندی از طرف مبه نیران
 ناز نیست سیفته برگوشه لاسستان
 مرجان ترا صد غم از دیدن آن مرجان
 چون پسته کمن خود را برتش غم بریان
 محراب سیه گشته از دود و دل مستان

ای یاد تو فرخ روح دی نام تو جان جان
 سیرت و صالت را هرگز نبود جوی
 بیدای جلال را هرگز نبود حد
 در بحر غمت خواص لالای و چشم است
 و شبنم مر از عرش این ناله می آمد
 بر خوان کسان ناکی ناخوانده وی چون خور
 و زلف بتان گم شو آشفته که میدارند
 بر خویش پیچ از غم چار و شان کان خط
 زان پسته مرجان و سن لب خشک شو کا
 چون تلخی عمر تو زان پسته شیر نیست
 آن چشم در آن ابرو زانست که تاب نیست

در کمنه جلال تو عقل دل و جان حیران
 مجروح فرات را هرگز نبود در مان
 در پای کمال را هرگز نبود پایان
 صد کوه لوی ترانیک غشت زرش غطان
 کای بدر جگر خسته و تی ز دل نادن
 بر خوان الهی شو یک نیم شبی ممان
 سر زده و هندی از طرف مبه نیران
 ناز نیست سیفته برگوشه لاسستان
 مرجان ترا صد غم از دیدن آن مرجان
 چون پسته کمن خود را برتش غم بریان
 محراب سیه گشته از دود و دل مستان

در کمنه جلال تو عقل دل و جان حیران
 مجروح فرات را هرگز نبود در مان
 در پای کمال را هرگز نبود پایان
 صد کوه لوی ترانیک غشت زرش غطان
 کای بدر جگر خسته و تی ز دل نادن
 بر خوان الهی شو یک نیم شبی ممان
 سر زده و هندی از طرف مبه نیران
 ناز نیست سیفته برگوشه لاسستان
 مرجان ترا صد غم از دیدن آن مرجان
 چون پسته کمن خود را برتش غم بریان
 محراب سیه گشته از دود و دل مستان

در کمنه جلال تو عقل دل و جان حیران
 مجروح فرات را هرگز نبود در مان
 در پای کمال را هرگز نبود پایان
 صد کوه لوی ترانیک غشت زرش غطان
 کای بدر جگر خسته و تی ز دل نادن
 بر خوان الهی شو یک نیم شبی ممان
 سر زده و هندی از طرف مبه نیران
 ناز نیست سیفته برگوشه لاسستان
 مرجان ترا صد غم از دیدن آن مرجان
 چون پسته کمن خود را برتش غم بریان
 محراب سیه گشته از دود و دل مستان

الله پرمهال سر
فصلت موصوفات
از سطر و انجیل
دور و زلفا لایق
زبان یوسف
و از دهر اولی
لیلا بکار او
بافتن شمشیر و کلاه
طاهر و پاکیزه

شیراب حصہ فروغ و بیکری
دراپ

[illegible][illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله
الطاهرين الطيبين الطاهرين
الطيبين الطاهرين الطاهرين
الطيبين الطاهرين الطاهرين
الطيبين الطاهرين الطاهرين
الطيبين الطاهرين الطاهرين

سوزن زلف بگذاخته از چوبی ریخته
 احراق و ذبح کرم شده اوراق طوبی ریخته
 از زلف ۱۱
 خورشید چون مهر کاسه نورش در آینه ریخته
 تیغ تباشیده ظفر شتر قاف و بار ریخته
 و پیش تو در زمین از مشک سار ریخته
 طفلی بود بر روی شیر از دیده سواری ریخته
 چون ماه نو در دست شمع شمع ریخته
 فصل قومه بر روی مهر در نو غبار ریخته
 در مهر که از زخم دست انجم جزو ریخته
 زوگر و سرت هر زمان بر طاق کسری ریخته
 گوهر ارق خشمیت بر آوج اوی ریخته
 بر جانت آواز قدم از دتعالی ریخته
 بر طور سخت بیکان نور سحر ریخته
 آب سلاطین جهان یابوده یا ریخته
 مهرت چو مهر گلین سعد موفار ریخته
 بر صده عود و شمع شب شمع ریخته
 در رفته دیوان تو عیش محلا ریخته
 آب رخ دیوان ازین شعر غار ریخته

وز بحر جہنم مطوی مجنون ال و نش منقطن مضاعف مضاعف مضاعف

جام طلب که بدر اینج هلاک و خست
پایان

مجلس شورای عالی
تاریخ ۱۳۰۲

شماره ۱۲۸

روزنامه کائنات

چهارشنبه ۱۳۰۲

صفحه ۱۲۸

عدد ۱۲۸

قیمت هر شماره ۵۰۰ ریال

سالانه ۶۰۰۰ ریال

پخش در تمام نقاط ایران و خارج آن

توسط پست و تلگراف

در تهران از چاپخانه کائنات

در سایر شهرها از چاپخانه های معتبر

در دسترس است

بازار تهران

کتابخانه ملی

کتابخانه مجلس

کتابخانه آستان قدس

کتابخانه دانشگاه تهران

کتابخانه وزارت معارف

کتابخانه وزارت عدلیه

کتابخانه وزارت جنگ

کتابخانه وزارت دارایی

کتابخانه وزارت بهادر

کتابخانه وزارت صنایع

کتابخانه وزارت راه

کتابخانه وزارت امور خارجه

کتابخانه وزارت فرهنگ

کتابخانه وزارت معادن

کتابخانه وزارت نفت

کتابخانه وزارت نیرو

کتابخانه وزارت اطلاعات

کتابخانه وزارت کشور

کتابخانه وزارت بهداشت

کتابخانه وزارت ورزش

کتابخانه وزارت تعاون

کتابخانه وزارت رفاه

کتابخانه وزارت مسکن

کتابخانه وزارت آب و برق

کتابخانه وزارت هوا و فضا

کتابخانه وزارت ارتباطات

کتابخانه وزارت علوم

کتابخانه وزارت بهداشت

کتابخانه وزارت ورزش

کتابخانه وزارت تعاون

کتابخانه وزارت رفاه

کتابخانه وزارت مسکن

کتابخانه وزارت آب و برق

کتابخانه وزارت هوا و فضا

کتابخانه وزارت ارتباطات

کتابخانه وزارت علوم

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

پنج که چونک توانی نشت جان بیا
 خنک لبی که سر کشد از خط حکم تو می
 در بر بچرف تو زگی زرد جامه
 بر سر و سنان تو کا سیم لعل و خوان
 گردننگ نیلگون حلقه زلفد بامیان
 بر لب و اس سگون کیشبه دشت خصم تو
 روز مصاف بخت لاله فروز گندناست
 کوه کوار چه او سنب در آب فلک
 شیر بدور حکم تو غاشیه دار روبه است
 کار نامه قلب شد از کف تو که این زمان
 طاق تو گفت عرش را کرد تویی فرو تو
 تاکه پیر اکنون لاف غلامی تو زد
 بگر اگر انبیا بی من عقد در لیت کیشبه
 سر و قدان حسن را بر لب جوی دلبر
 باد چه عمر زویش و دلبر ملک در برت
 دل چو قراضه یار بادار نه چو زمره

بر سر نینزه قصه تور قصه و کامر آشوبست
 چه در زردویه چون به خامه خوشتر است
 سینه خفتی هفتا جانب دوم بر سر است
 دیده خون گرفته سرخ گونه روی خضر است
 قلزم تنج شلیخ راقطه آب در بر است
 و ان شب به شب از عیان کان بهار گوشت
 گاه طواف دلالت بر سر کوه صحر است
 مایه پرخ خوان که از فضل عهد است
 باز بعد عدل تو دانه کش کوشت
 بجز غناست مقلی از که تو نگار است
 گفت که خاک پای تو با من براب است
 از سر حشرت آتشی بر سر شاه خاور است
 با تو نکاح کروشن از آنکه بغزه دلبر است
 تا که نیات نبرشان رسته بگرد و شکر است
 کانیه بقای تو تا دم صحرانور است
 سینه چو دونه ما را ز زهر تو سر است

قصیده در تهنیت رسیدن خطاب با و شاه از خلیفه عباسی
چو شاه شرق یار شد کف بر لب لعل گون جاش
اقاب ^{۱۱} ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰} ^{۱۰۱} ^{۱۰۲} ^{۱۰۳} ^{۱۰۴} ^{۱۰۵} ^{۱۰۶} ^{۱۰۷} ^{۱۰۸} ^{۱۰۹} ^{۱۱۰} ^{۱۱۱} ^{۱۱۲} ^{۱۱۳} ^{۱۱۴} ^{۱۱۵} ^{۱۱۶} ^{۱۱۷} ^{۱۱۸} ^{۱۱۹} ^{۱۲۰} ^{۱۲۱} ^{۱۲۲} ^{۱۲۳} ^{۱۲۴} ^{۱۲۵} ^{۱۲۶} ^{۱۲۷} ^{۱۲۸} ^{۱۲۹} ^{۱۳۰} ^{۱۳۱} ^{۱۳۲} ^{۱۳۳} ^{۱۳۴} ^{۱۳۵} ^{۱۳۶} ^{۱۳۷} ^{۱۳۸} ^{۱۳۹} ^{۱۴۰} ^{۱۴۱} ^{۱۴۲} ^{۱۴۳} ^{۱۴۴} ^{۱۴۵} ^{۱۴۶} ^{۱۴۷} ^{۱۴۸} ^{۱۴۹} ^{۱۵۰} ^{۱۵۱} ^{۱۵۲} ^{۱۵۳} ^{۱۵۴} ^{۱۵۵} ^{۱۵۶} ^{۱۵۷} ^{۱۵۸} ^{۱۵۹} ^{۱۶۰} ^{۱۶۱} ^{۱۶۲} ^{۱۶۳} ^{۱۶۴} ^{۱۶۵} ^{۱۶۶} ^{۱۶۷} ^{۱۶۸} ^{۱۶۹} ^{۱۷۰} ^{۱۷۱} ^{۱۷۲} ^{۱۷۳} ^{۱۷۴} ^{۱۷۵} ^{۱۷۶} ^{۱۷۷} ^{۱۷۸} ^{۱۷۹} ^{۱۸۰} ^{۱۸۱} ^{۱۸۲} ^{۱۸۳} ^{۱۸۴} ^{۱۸۵} ^{۱۸۶} ^{۱۸۷} ^{۱۸۸} ^{۱۸۹} ^{۱۹۰} ^{۱۹۱} ^{۱۹۲} ^{۱۹۳} ^{۱۹۴} ^{۱۹۵} ^{۱۹۶} ^{۱۹۷} ^{۱۹۸} ^{۱۹۹} ^{۲۰۰} ^{۲۰۱} ^{۲۰۲} ^{۲۰۳} ^{۲۰۴} ^{۲۰۵} ^{۲۰۶} ^{۲۰۷} ^{۲۰۸} ^{۲۰۹} ^{۲۱۰} ^{۲۱۱} ^{۲۱۲} ^{۲۱۳} ^{۲۱۴} ^{۲۱۵} ^{۲۱۶} ^{۲۱۷} ^{۲۱۸} ^{۲۱۹} ^{۲۲۰} ^{۲۲۱} ^{۲۲۲} ^{۲۲۳} ^{۲۲۴} ^{۲۲۵} ^{۲۲۶} ^{۲۲۷} ^{۲۲۸} ^{۲۲۹} ^{۲۳۰} ^{۲۳۱} ^{۲۳۲} ^{۲۳۳} ^{۲۳۴} ^{۲۳۵} ^{۲۳۶} ^{۲۳۷} ^{۲۳۸} ^{۲۳۹} ^{۲۴۰} ^{۲۴۱} ^{۲۴۲} ^{۲۴۳} ^{۲۴۴} ^{۲۴۵} ^{۲۴۶} ^{۲۴۷} ^{۲۴۸} ^{۲۴۹} ^{۲۵۰} ^{۲۵۱} ^{۲۵۲} ^{۲۵۳} ^{۲۵۴} ^{۲۵۵} ^{۲۵۶} ^{۲۵۷} ^{۲۵۸} ^{۲۵۹} ^{۲۶۰} ^{۲۶۱} ^{۲۶۲} ^{۲۶۳} ^{۲۶۴} ^{۲۶۵} ^{۲۶۶} ^{۲۶۷} ^{۲۶۸} ^{۲۶۹} ^{۲۷۰} ^{۲۷۱} ^{۲۷۲} ^{۲۷۳} ^{۲۷۴} ^{۲۷۵} ^{۲۷۶} ^{۲۷۷} ^{۲۷۸} ^{۲۷۹} ^{۲۸۰} ^{۲۸۱} ^{۲۸۲} ^{۲۸۳} ^{۲۸۴} ^{۲۸۵} ^{۲۸۶} ^{۲۸۷} ^{۲۸۸} ^{۲۸۹} ^{۲۹۰} ^{۲۹۱} ^{۲۹۲} ^{۲۹۳} ^{۲۹۴} ^{۲۹۵} ^{۲۹۶} ^{۲۹۷} ^{۲۹۸} ^{۲۹۹} ^{۳۰۰} ^{۳۰۱} ^{۳۰۲} ^{۳۰۳} ^{۳۰۴} ^{۳۰۵} ^{۳۰۶} ^{۳۰۷} ^{۳۰۸} ^{۳۰۹} ^{۳۱۰} ^{۳۱۱} ^{۳۱۲} ^{۳۱۳} ^{۳۱۴} ^{۳۱۵} ^{۳۱۶} ^{۳۱۷} ^{۳۱۸} ^{۳۱۹} ^{۳۲۰} ^{۳۲۱} ^{۳۲۲} ^{۳۲۳} ^{۳۲۴} ^{۳۲۵} ^{۳۲۶} ^{۳۲۷} ^{۳۲۸} ^{۳۲۹} ^{۳۳۰} ^{۳۳۱} ^{۳۳۲} ^{۳۳۳} ^{۳۳۴} ^{۳۳۵} ^{۳۳۶} ^{۳۳۷} ^{۳۳۸} ^{۳۳۹} ^{۳۴۰} ^{۳۴۱} ^{۳۴۲} ^{۳۴۳} ^{۳۴۴} ^{۳۴۵} ^{۳۴۶} ^{۳۴۷} ^{۳۴۸} ^{۳۴۹} ^{۳۵۰} ^{۳۵۱} ^{۳۵۲} ^{۳۵۳} ^{۳۵۴} ^{۳۵۵} ^{۳۵۶} ^{۳۵۷} ^{۳۵۸} ^{۳۵۹} ^{۳۶۰} ^{۳۶۱} ^{۳۶۲} ^{۳۶}

مستند نفس نوی و
مضی کر و بیان با حق
بیمه نانواری و کرم
نارین و جان کام از نور
و بهای و منبت
ی کیمت و کرم
در کرم

[illegible]

<p>مهر بن آب شد از سرمه فیض بخش عوامش هند تاجی ز زر بر چسبید سرمه تحت و جوش فلک پادشاه تختش ملک و صف خدش چو ز رختی میباید و دست قلب خاش زبان بریده باد و شوق چو کلک دانه اگر چه خسرو عالم کند فخر الزمان نمانش</p>	<p>حیرت نقطه عالم که با آن پر ولی دریا الا شاه آنسم را بدین نه قلعه مینا دواج عمر و بر باد و دواج سلطنت بر الا تاشین شیر ملک اندام را شرب سیه روی که چون خامه کشد از خط کش برین در بدر چای اسحق شیرین غلامی</p>
<p>در شهنشاه رسیدن خلعت و فرمان خلیفه عباسیان شهبانند</p>	
<p>کز خلیفه سوی سلطان خلعت فرمان رسید از پی عو محمد آیت شد آن رسید سر مهرش مصطفی از او خوشایان رسید دین خبر و رفعت کشور بر همه شان رسید حاصل تو قیقات دار الملک جاوید رسید خلعت مصری که اگر کنعان بنشیند رسید کز خضر سوی سکندر شمیمه حیوان رسید شرح راحت و قرون شد و نوقی رسید پیشوایان شریعت احیات جان رسید از امیر المومنین خلعت سو سلطان رسید جرج را از تنگهای سنج نه انبان رسید صبح باک طشت زرین شهرنشان رسید نیست کفران بیلون تیر این نهان رسید زین سفاه محرم سابق شعبان رسید</p>	<p>جبرئیل ز طاق کردون آتش و آگوان رسید همچنان کز بارگاه کسب رای لایزال رسید مرسلان را که کوسش تفتیب فی ثروت رسید شاه را بر کل عالم حکم مطلق داد امام رسید نسخ فرمان شاهان جهان منوع شد رسید جاده حاسد اچو چاه یوسفی بی آب گرد رسید حاسد آتش زراد خاک بر سر کن چو باد رسید ملک ابا و قوی شد دین سرفرازی نمود رسید کیش و اسرار خلعت اهوای من گشت رسید راست عید مومنان آمد که در سالی دوا رسید زان شالانی که برفق رسولان که شاه رسید آسمان با هفت دهن از طرب و طبع شد رسید آن کی پیغمبر است و آن که باشد رسول رسید هم تباری که یار از سال سفید شد فرو رسید</p>

مهر بن آب شد از سرمه فیض بخش عوامش
 هند تاجی ز زر بر چسبید سرمه تحت و جوش
 فلک پادشاه تختش ملک و صف خدش
 چو ز رختی میباید و دست قلب خاش
 زبان بریده باد و شوق چو کلک دانه
 اگر چه خسرو عالم کند فخر الزمان نمانش

حیرت نقطه عالم که با آن پر ولی دریا
 الا شاه آنسم را بدین نه قلعه مینا
 دواج عمر و بر باد و دواج سلطنت بر
 الا تاشین شیر ملک اندام را شرب
 سیه روی که چون خامه کشد از خط کش
 برین در بدر چای اسحق شیرین غلامی

در شهنشاه رسیدن خلعت و فرمان خلیفه عباسیان شهبانند

کز خلیفه سوی سلطان خلعت فرمان رسید
 از پی عو محمد آیت شد آن رسید
 سر مهرش مصطفی از او خوشایان رسید
 دین خبر و رفعت کشور بر همه شان رسید
 حاصل تو قیقات دار الملک جاوید رسید
 خلعت مصری که اگر کنعان بنشیند رسید
 کز خضر سوی سکندر شمیمه حیوان رسید
 شرح راحت و قرون شد و نوقی رسید
 پیشوایان شریعت احیات جان رسید
 از امیر المومنین خلعت سو سلطان رسید
 جرج را از تنگهای سنج نه انبان رسید
 صبح باک طشت زرین شهرنشان رسید
 نیست کفران بیلون تیر این نهان رسید
 زین سفاه محرم سابق شعبان رسید

جبرئیل ز طاق کردون آتش و آگوان رسید
 همچنان کز بارگاه کسب رای لایزال رسید
 مرسلان را که کوسش تفتیب فی ثروت رسید
 شاه را بر کل عالم حکم مطلق داد امام رسید
 نسخ فرمان شاهان جهان منوع شد رسید
 جاده حاسد اچو چاه یوسفی بی آب گرد رسید
 حاسد آتش زراد خاک بر سر کن چو باد رسید
 ملک ابا و قوی شد دین سرفرازی نمود رسید
 کیش و اسرار خلعت اهوای من گشت رسید
 راست عید مومنان آمد که در سالی دوا رسید
 زان شالانی که برفق رسولان که شاه رسید
 آسمان با هفت دهن از طرب و طبع شد رسید
 آن کی پیغمبر است و آن که باشد رسول رسید
 هم تباری که یار از سال سفید شد فرو رسید

مهر بن آب شد از سرمه فیض بخش عوامش
 هند تاجی ز زر بر چسبید سرمه تحت و جوش
 فلک پادشاه تختش ملک و صف خدش
 چو ز رختی میباید و دست قلب خاش
 زبان بریده باد و شوق چو کلک دانه
 اگر چه خسرو عالم کند فخر الزمان نمانش

حیرت نقطه عالم که با آن پر ولی دریا
 الا شاه آنسم را بدین نه قلعه مینا
 دواج عمر و بر باد و دواج سلطنت بر
 الا تاشین شیر ملک اندام را شرب
 سیه روی که چون خامه کشد از خط کش
 برین در بدر چای اسحق شیرین غلامی

در شهنشاه رسیدن خلعت و فرمان خلیفه عباسیان شهبانند

کز خلیفه سوی سلطان خلعت فرمان رسید
 از پی عو محمد آیت شد آن رسید
 سر مهرش مصطفی از او خوشایان رسید
 دین خبر و رفعت کشور بر همه شان رسید
 حاصل تو قیقات دار الملک جاوید رسید
 خلعت مصری که اگر کنعان بنشیند رسید
 کز خضر سوی سکندر شمیمه حیوان رسید
 شرح راحت و قرون شد و نوقی رسید
 پیشوایان شریعت احیات جان رسید
 از امیر المومنین خلعت سو سلطان رسید
 جرج را از تنگهای سنج نه انبان رسید
 صبح باک طشت زرین شهرنشان رسید
 نیست کفران بیلون تیر این نهان رسید
 زین سفاه محرم سابق شعبان رسید

جبرئیل ز طاق کردون آتش و آگوان رسید
 همچنان کز بارگاه کسب رای لایزال رسید
 مرسلان را که کوسش تفتیب فی ثروت رسید
 شاه را بر کل عالم حکم مطلق داد امام رسید
 نسخ فرمان شاهان جهان منوع شد رسید
 جاده حاسد اچو چاه یوسفی بی آب گرد رسید
 حاسد آتش زراد خاک بر سر کن چو باد رسید
 ملک ابا و قوی شد دین سرفرازی نمود رسید
 کیش و اسرار خلعت اهوای من گشت رسید
 راست عید مومنان آمد که در سالی دوا رسید
 زان شالانی که برفق رسولان که شاه رسید
 آسمان با هفت دهن از طرب و طبع شد رسید
 آن کی پیغمبر است و آن که باشد رسول رسید
 هم تباری که یار از سال سفید شد فرو رسید

19

۱۴
 در حقیقت هر چه است که
 برای عبادت آمده است
 است ۱۵
 یعنی پیش از آنکه در آواز
 می‌شود ۱۶
 عبادت را می‌نامند و
 می‌گویند که ۱۷
 در حقیقت هر چه است که
 برای عبادت آمده است
 است ۱۸
 یعنی پیش از آنکه در آواز
 می‌شود ۱۹
 عبادت را می‌نامند و
 می‌گویند که ۲۰

راست گویم ماهی تسوی جنب مثل حق
و فی کفایت است بدین طوطی و بخت بخت
قبه خیر سیه ال بهرام این زمان
آفتاب ظلم بر چشمش لعل تیز بود
آستین عدلش از نه دهن افلاک خواست
از تعجب گفته اند اسپ سیلانت بلود
این عجیب ترین که گیران شنیده و مبهم
از رسم گیران او کا و زمین آن باریافت
گر و شمش تو تیا در حرم مهر و مفا
بدیدر ناگه شمع بزم شاه را گفت آفتاب
لا ف غیرت میروی با فوق گزینش لا جرم
ازین زندان برون شد از روی تخت علاج
هر که از حکم خیرش گوشه گیر کن گمان
که به را کاهی شمر اندم که صو افغان گرفت
درد اسلامی که در سر داشت بن شاه عصر
آسمان تاختت عباسیان در بر کشید
از خلیفه بر تو ای باد سلطان را خلع
کافر مگر در سر ایشان نهندشان چو بدر
دوش کرد و دوش کرد میوی شب یکسو قواد
شاد باش ای بدر که فضل آید و نذل شاه
قصیده و تهنیت رسیدن جلالت نبی عباس شاه و حسن بن و شهر

دانشگاه تهران

چهارمین کتاب

بالتفصيل

پیشوایان و سران

عاصم بن مسعود

پیشو بہر پیکار
مادرش بہر پیکار

مجلس شورای اسلامی
تاریخ: ۱۳۵۷/۱۰/۲۵

وفاقت وفاقان

عبدالحق

ایمان و محبت

۱۰۰

مجلس

سینہ

ای بربای جاه تو از روی کسب یا ای بربکار گوشه کند و می سخات و ریشیه هبات عدل تو را اتهام تا در ریاض حسن و جمال تبان بود با دل معل حل شده اند دود خصم را رویش سیاه مالد و زبانش برید نابو تا ز تر حرج که تابش بود بقوس چو بپاییده باد و در دل بهیر و شمنان ز اقبال آفتاب کمالی به بدر باد	از احقران لالی فزونه ترنج زر خوان هزار کاسه نه چرخ ما حصه امین شدست آب و ماده ز شیرین با دام عین نگرین بسته پیر از شک بام و دوسر آنچه بر مرد و هم چون خامه هر که از سر کشیده هر ماه که سپهر شود و که کمان سیکان استقام تو چون ناک سحر که نقص روزگار نه بنید و گراثر
---	---

قصید در حبیب طبعی مطوی	در مدح سلطان هند
------------------------	------------------

بر سر این سینه خوان چو چند قصه زر طاسک سیمین ماه تیره و بی آب شده و نظر احقران سایه نمود آفتاب ماه دو هفته است جام حج کلمات غلام خون جبین از پیش پیش که از حلقه اغ بلبله مرغیت کش از سر شکار خون کشتی زرد شکم دار و مفتوب یتم ای شب بختی به بسته بگرد سحر روی برویم نه آینه سان واکیر سفره زرین سکه کاسه نقره آرد آن که از اش شورش آرام دل	خشتک لبان را سپا دامه و جبر لعل تر صبح چو بر کف نهاد ساغر زرین خود راست چو سر بر فراخت حشر نه تجر بر باشق اورا دام سوی شریا گذر بغضه زرین گشت طوطی طاوس پر میچکد و میپد از زین تر بر آسمان خو و روانش بر سوی آب میسر پسته لعل ترا بسته نیات از شک آن طبق لعل را از زبر طشت زر در یک هر کاسه یک شبه و صد گهر وان شبه ز آتاش صحن سمر اکبر
--	---

بنا بر این که در این قصید
از احقران لالی فزونه ترنج زر
خوان هزار کاسه نه چرخ ما حصه
امین شدست آب و ماده ز شیرین
با دام عین نگرین بسته پیر از شک
بام و دوسر آنچه بر مرد و هم
چون خامه هر که از سر کشیده
هر ماه که سپهر شود و که کمان
سیکان استقام تو چون ناک سحر
که نقص روزگار نه بنید و گراثر

بنا بر این که در این قصید

بنا بر این که در این قصید

مردم چشم منی بی سببی همچو اشک
زلف چو زنجیر تو کرده چو خصم شرم
سونان عیسی مشو بنجیه برویم منه
ورنه ز جور و جفات پیش شهنشاه عصر
مهدی ^{علیه السلام} بود اقد شاه سلیمان ظفر
ای شبه حبشید بخت می نه غور شخت
خیر و شر تا بابت راسی ترا منتظر
خامه تو باد را پای نهسد بر حسین
چند دل حاسدان تیغ تو آرد بدست
دشمن اگر همچو ارسه نهند بر خط
در من عدل تو زید که زوعه و را
خامه ز دست تو بخت ابر ز آب حیات
بزر بر برق مشک برق دلی ابر پاش
یک ^{الف} اینج نون تاز و دسوی میم
ما ز راز نهاده بین و در نهش مشک تر
ز رو قمانه آگ کش رویان ^{مادر}
وقت کویدان کشد خال سینه بر حسین
باسی زرد در دهن غیر ^{قطره} تر کرو و خواست
سیر ^{فلک} لالان فلک نیست مگر تا شفق
رفت بیک تا خستن از چشمه تا بچین
حادثه فی نو است لاغر و زرد و سیاه ^{دوا}

[illegible]

مؤید و مستفیض است علیه السلام

مجلسه اول

در معراج پادشاه پند
بیا که رایت سلطان شنیده عالم
گذشت از فلک جلا طاق و نه طارم

مؤلف: میرزا محمد علی
 ویراسته: میرزا محمد علی
 تصحیح: میرزا محمد علی
 چاپ: میرزا محمد علی
 ناشر: میرزا محمد علی
 سال: میرزا محمد علی
 مکان: میرزا محمد علی
 موضوع: میرزا محمد علی

بیا که حلقه درگاه شاه دایزد الیت
 بیا که مرکب شه را بچونه و صف کنم
 که دید بادی شصت ش میان آب وان
 زهی سکنه دارا غلام شاه حسام
 زهی ساری تو ایوان کبیری ازل
 غلام حلقه گوشت تو باد شاه عرب
 لکینه وار بود چار باش ^ش زرنش
 نبر از بچه رومی بر شب زانند
 چو دید دولت بیدارت از جهان بگریخت
 نه فتنه ماند و تعدی نه ظلم ماند و جفا
^ش اندر ز طفت زبان استغمام
 زبان بریده و نرود و رویه بادا
 بکارخانه گردون ز رفعت دولت
 ارستان تو یکسج و رای صد عمره است
 او ای فتح ترا بچنان نصب کردند
 چو ترک آمد و مه شد سوار براد هم
 کلاه فقر و خامش با خنجر منقوش
 روی عودی او از ترنج زرباشی
 کشاد تابش او بنگاهای کج ^ش زلف
 چو چنگ مشو و از قرب و ف و لیک با
 لعی شود چو کمان و لعی شیر گم

که در میانش کم از نقطه بود عالم
که باو کوکب نقش نگین خاتم جم
که هشت ماه مسافت رود بکده قدیم
ز بهی محمد مو کف و مسیحا دم
ز بهی در تو حرم سر اوقات قدم
گدای تره فروش تو مستعدی عجم
کیکه دست ترابوسه داد چون خاتم
ز بهر خدمت تو آسمان هفت شکم
گرفته دست برآور اجل بحیل و حشم
نه ستم ماند و نگه نه جور ماند و ستم
کز ان الم خسته نیست بتدارا هم
کیکه سر کشد از حکم خط تو چو قلم
که رخت بخت خرد شتری به بیج سلم
که پا بگاه تو آمد چو شکیله سرم
که افسر غرولست طاسک پر حیم
سهر بصرش افشانده ششهای دم
قبایطی اطلس نبش بکشتان معلوم
ضیایمی چهره او از طلوع صبح و قمر
کشیده بر سر راه شام سائبان طلیم
فزون ترست ز بهر دو اتفاق احم
چو روی و ابروی در الف زلف زلف خرم

[illegible]

قصاید به حاج
 کمالی در فن
 عشق زنده کبریا
 کنایه
 دقت از کوفتن
 گدازان شود
 و نیز
 ۲۶

هزار گریه زین برین بودم ز ملک سینه برار و دمار شکم کتا بهای غمش را کتا بهای غم خطت ز غالمه زنجیر بست گفتم ز حلقه سبز زلف تو کار ماورایم که دیدم زده که پروین درو بودم که دیدم سایه که بر آفتاب گیرم تو ماهی و چوب باشد ارمه آید کم که پروین و بروی ماه میکشند رقم گزیده خلفا بوالمجاهد اعظم خمر سحر نشدی از نهال گرم گرم اگر صورت شلی چار صد بر آردم	کمال شیشه نیست زان بند بر سر چو ماه من کشته از بند کرد ترک شرم شفق مثال بخوناب دل کنم بروم ز بی لب گهر تر نشاند و ریاقوت رسته تو دل شور بخت ما بریان بخردان تو ای آفتاب مهر انگیز بجز دوزخ تو ای زبیره بلال ابرو که آمدی و نشد تیره بدر از پی آنکه چو کلک خسر و ملک است خط سیر لب خدا ایگان سلاطین محمد تغلق اگر شتاب گفت او بنی نمیدادش مباد آئینه عمر تو دستم تیره
---	---

در خیالات صبح و شب و تعریف قلم و مدح بادشاه

مار سفید صبح مهره زرد در حقا ز رخ سپه باز شد و قفس از نو کما هنوز رواستد بامره شد و چرا آفتاب ۱۲ خانه آفتاب ۱۲ در قفس ۱۲ این شکارم بدق وان بودم قبل دق رود اما که نیست املها را دوا اینک نیش نوا بر برگ چنگ از ما تا بد ابریشش فندق تر را نوا تا سوی پروین رود از شفق عطا	باز بودیت چرخ بال زنان در هوا مرغ سر انداز شد بلبله و مساز شد گرگ سحر نوک دم بر سر جبار زد شاه بروی ست روز امر و نهالست در مزاجی و دقت املها بسته شد امل به جام نیست تا بد می به شود بسته لبی را نشان و لبی و ام چنگ سوزی مر چاره و رخ مهر نو فرست
---	---

مدان
 عین کبریا
 کمالی در فن
 عشق زنده کبریا
 کنایه
 دقت از کوفتن
 گدازان شود
 و نیز
 ۲۶

کمال شیشه نیست زان بند بر سر
 چو ماه من کشته از بند کرد ترک شرم
 شفق مثال بخوناب دل کنم بروم
 ز بی لب گهر تر نشاند و ریاقوت
 رسته تو دل شور بخت ما بریان
 بخردان تو ای آفتاب مهر انگیز
 بجز دوزخ تو ای زبیره بلال ابرو
 که آمدی و نشد تیره بدر از پی آنکه
 چو کلک خسر و ملک است خط سیر لب
 خدا ایگان سلاطین محمد تغلق
 اگر شتاب گفت او بنی نمیدادش
 مباد آئینه عمر تو دستم تیره

چون از نصب
نشدند بر این
شاه را بر این
قلم خود را
بر این خود را
نشدند بر این
شاه را بر این
قلم خود را
بر این خود را

قصاید در چای

است باین نظم

علازمین

نغمه

علازمین

نغمه

علازمین

نغمه

علازمین

بیدار

بیدار

بیدار

بیدار

بیدار

بیدار

بیدار

بیدار

بیدار

بیدار

بیدار

بیدار

بیدار

بیدار

بیدار

لبت او شفق چوین و بدار نهاده مبرم
 بر شسته از لفت چه روا شفته میدارد
 چه شسته آنکه در آب وان خوش زندان
 می طپنج شاخ از وی بر یک قطره زبان
 زبان کردار چون ویم بوی خون اندو
 ز جوش سنگ بگذارد روز و صباش ز بوی
 فروز لا اله الا الله که در برک چار آید
 ز جوش آرمایشی وار و بهر ریش پراخت
 سیه فست نام طوطی سلب کردن زبان از
 بر نه چون برون آید چو ایمان از خانه
 چه برق است آنکه برف خشک می پوشد بر
 چو شمع از سبز بندش بروی سیم ساعت
 بریزد بر عذار صبح ماه نو شب تیره
 بندستان و دوازدهمین جوف غلظت و آن
 مثلث باشد نام و مثلث است در مرکز
 یکی دوازدهمین آخر او دم و آن نیمه نیمه
 چو این بزمین را به بگرفت بر خود
 خدای تعالی که عالم محمدا بن خلق
 پشنگ و قد خان قدر و ارانی برین
 ازین پنجم با شسبکین میدیدند
 تن کیران برین راقدم لاف بود لائق

همه و اشک چون وین بهر تن چشم چون
 پریشانی چوین شد بهر تن چشم چون
 کس خارش بر میان بر میانش سکن از
 که خواب از رخ عالم بشوید گروش و شمر
 شمره ویدار چون چشم همه ویش پراگ
 اگر روی فست از و ربا بیا زملوک فسر
 و در بر دم دیده خیالش برک بیدار
 بهنر نسبتی دار و رنگش تیره دل بنگه
 و و بلبل زیر پر دارد که او را خا صند
 در اندازد سر از غمیت نهایی دشمن سر
 چه فرق است آنکه سر و مشک از خون چو
 از غمیت سرین پوشد نکار که با سیکر
 نشان بر گل با دام شاخ زعفران غنبر
 خزان میر و در چین کشان پای و محرم
 چو از مرکز برون آید مرغ گروش در بر
 و لیکن جفت اول را بجز مجذوب و دوشمر
 مرا و آن پنج ماه نوبسوی شمه شود بهر
 که در بزم جهان داری سکنند زیدش چاکر
 سیاوش و ن هویدیت حقن مظفر
 ازین پس ظلم را عیش بخیر بشیر و خنجر
 کف ساقی بزمش را بیاله خور بود خور

علازمین

بیدار

بیدار

بیدار

بیدار

بیدار

بیدار

بیدار

بیدار

بیدار

بیدار

بیدار

بیدار

بیدار

بیدار

بیدار

بیدار

بیدار

بیدار

بیدار

بیدار

بیدار

بیدار

بیدار

بیدار

بیدار

قصاید و حراج

۱۲۰

مفت محمد علی بیگ

ذات و حق و حقون
سایه بانه

از بخیر گشت از شب گرد مهر خیارش
 اگر سبزه و مد روزی بر صفت گلزارش
 اگر یک سر مو نیم از وی شده پیرارش
 پیچیده آتش بین از دو سپهرارش
 آن دم که پدید آید بر آینه زنگارش
 اگر سنبل تر و دید بر لب فیاضش
 آن روز که بر آرد بر صبح شب تارش
 که ز گلگه خورشید آویخت گلوشارش
 که ز بل شب آید بنگام سخا عمارش
 که راجه لان باشد بر مرکب هوارش
 اگر چو تلم نهد سر بر خطاوارش
 همچون بخیر است ماه از غم فدارش
 پائسته در آهن بین خون صورت کارش
 تا بر طبق دوزخ شربت و داز نارش
 بر خلق جهان گرد و هر صبح دم طارش
 که ز خزع عقیق افتد بروی چو دنیاارش
 فرقی نبود یک موار گنبد و دارش
 هر بنده که در دیوان عون توبو و یارش
 تا شاهوید ح تو شد محرم اسرارش
 صد شمع برافروز از ثابت و سیارش
 در و ده اقبال از حضرت جبارش
 غایان

پوین چمنیان شد و حل شکر بارش
 از گرسنجی آب بقسم افشام
 چون فرق سرشانه صد شاخ کمر دل را
 بر آینه هم بین آشفته ^{باده} صف مورش
 آبی که زغم چون صبح آلوده بخون باشد
 و انم نشود چون گل از بند خود آزاره
 یکدوزه مهر او نقصان نشود و ر بدر
 زلفش میوه ولی شد خصم عالم
 روان در حبس و بر شا نهشید دریا دل
 بر باد سلیمان ^{ان} روز توان دیدن
 چون دفتر گل بادانه ^{و کج} آید سه پاره
 ای خسرو شیرین خط لیلیت بر کلفت
 بدگوی تو چون چوگان از خط تو سب رفت
 آزا که تپ کنیت بگرفت برو با یک
 قهر که فلک دارد در سینه تمان ^{و جان} آرتو
 و خبی که عذر دارد و اینست ز نقد عین
 ماه ^{ناله} سر خرگاہت گو سر فلک بروست
 گرد و سر تکین داود سلیمان سر
 بسیار بر روز و شب ماه ^{ماه} سر کلکم
 شیشه مینا را در و دویا ^{کاغذ} شب
 صد شعله میخوایم فروخته روز و شب

[illegible]

1944

چون رفت سوی بی اردو چشمه حور
 آن پیش آسمان را طبلان صبح نهد
 ران پیش کاسمان را خیا و چرخ و وزو
 نور را طبل چشمان وقت سپیده جا
 را میسان و ورق صیدار و ج خون زو
 و شنید آن ندید نه یکد ره تفاوت
 بوی آتشین را چون بتره بر آرد
 شب نگشت گریان آینه المیت بر

[illegible]

سنة و در عهد فریب اسرار یافتن با عیال و ارباب یکنیم و اینهم صورتی در رعایا

مگر سخت اودم شب زین پلنگ ^{۱۰} پشت
ای زلف غیر نیت ^{۱۱} شمشاد و لاله پرو
ولهای شور بخان بریان ^{۱۲} پسته تست
در غنیر تو لاله ورسته ^{۱۳} تو کو تو کو
زلف ^{۱۴} چون سر و در بر ای تازه نهال خوبی
روزیکه سر بر آرد شب از کنار است
آن شکسته رنگی از سر کشی ^{۱۵} مجنون شد
سر حد غیر درست ^{۱۶} شام خط تو ارجین
بهرام نسل رستم ادرین ^{۱۷} فضل عیسی
بر آستان جایش جبریل خوشین ^{۱۸} را
ای هفت طاق طارم ^{۱۹} آستان مدغم
ای بنده خلیفه و پیش ^{۲۰} محنت نجات
ای باوج جنابت ^{۲۱} منفی چارلت
از خانه کمال یک ^{۲۲} خم هزار و ریا
در زم تیغ بهرام ^{۲۳} از حمله تو چوبین
گر بر خط تفاوت ^{۲۴} دایره نگر دو
رات چو ایت ^{۲۵} اوجت و شام ^{۲۶} همراهی
عقل ^{۲۷} آن ^{۲۸} بر بقی سیرت ^{۲۹} آن ^{۳۰} باد کوه صوت
میکران ^{۳۱} زمین ^{۳۲} خاست آب ^{۳۳} و آن ^{۳۴} گلبن
فعل ^{۳۵} براق ^{۳۶} زمرت ^{۳۷} آبروی ^{۳۸} شاه مغرب
دخاگاه ^{۳۹} خلقت ^{۴۰} ذات ^{۴۱} تو ^{۴۲} تو ^{۴۳} مقصود ^{۴۴}

اگر عدل تو نبودی این پنج شوهر مطرب
 جز صورت سعادت که خرج بیات در
 مقطع طلب و دم پیش و پشت خدمت
 تا زیر بال طوطی طاووس شب بخار
 با دوا چو طایر قدس در صیدگاه اینجا

با قطب جمع شمع با مرکز شبه خواهر
 هم قشماش لشکر هم پروا بش برور
 در شعر با کم افتد مقطع ازین نکوتر
 هر صبح در باید غنقای زرد و شهب
 پرواز باز چهرت بالای پیش خضر

در تعریف آفتاب
 چو شاه باز سر باز کرد و شهب نور
 سیرای ویران جهان سر استر سحر
 چو تیر نظام از کمان چرخ انداخت
 در روز زمره زمره چو دهر و دهر
 بهند راه فراره فراره زو سترنگ
 ز سیم تیغ منوچهر چهر مهر گرفت
 سپهر رخ زبانه دوده میزد بر صبح

در تعریف کسیرک کلهر و توقع العام حجت قیمت آن
 بیای ملک میبیم بیای بیای بار آمد
 مهر شتری او شدیم که آن مهر را
 کند طره او بر کنار لاله خسار
 خدنگ غمره او در سیم کمان ابرو
 سوا و حال خوش و در بیاض دیده من
 چو آیه گشت دل سوختن بر بیان
 شکسته شد دل خورشید همچو مبه و دغیر

که پیش عارض او ماه شمسار آمد
 نجوم ریز و یا قوت آبدار آمد
 چو سنگی است که از با و بمقار آمد
 ستاره الیت که در راه نو بکار آمد
 چو زنگی است که بر طرف لاله زار آمد
 که تنگ شکر او لعل و نثار آمد
 بدست بدر در آن دم که آن کار آمد

قصا پر ہر جاچ

۱۰۰

مفتی محمد رفیع الدین

٢٥

100

١٠٠

زبان

وہابیہ

تاریخ و زمانہ

بسم الله الرحمن الرحيم

100

بسم الله الرحمن الرحيم

الحق بغيره كبره

10/10/10

۱۱۱

مفتی ابو الحسن علی Nadwi

١٠

فصل اول در بیان کلیات

2010

که از سر چرخ دل ناله های زار آمد
بساط حسن و رانقش دوسته بار آمد
اگر چه قیمت آن ماه صد هزار آمد
صدف مثال پیرام و زینا پوار آمد
هزار تنگه زر بهر شب آشکار آمد
دست مغربی شرق کم عیار آمد
که بود ضعف گل آن دم که در شمار آمد
که نقد عین روان گشت و در کنار آمد
گرفته خنجر ز رشوی زنگبار آمد
بگوش هوش من خسته و لنگار آمد
که وقت تربیت شاه کا مکار آمد
که بجز پیش کفش ساقط اعتبار آمد
که آسمان نقشب طلس کردگار آمد
که آفتاب بر وزین زر نگار آمد
که قصر خندق او برنج نه حصار آمد
که او به بندگی شاه حلقه دار آمد
چو نعل سپه شاهین دانه گوشوار آمد

بچنگ طره او دل چنان مقید شد
 چو شاخ مریدی باز در آستان درخت
 قرار بیه قصد خیلک بست بر نهضت
 ز فیض کز شش حصه عفتیق دهن
 بدان خدای که در دهن فلک عطاش ^{خدا تعالی}
 به نعل سم گنمندت که پیش گوهر او
 که بذر بدره چو کبشا و نیم حاصل شد ^{ای شاه}
 بهوای و جز نرم روی زرد و چنان
 ولی بوقت سحر که رومی خندان ^{خوابش}
 ندای الف غیب از سر اوقات خلاب ^{آنانا}
 که روی زرد و کمن بدر و قلب با خود او
 خدایگان سلاطین دین محمد شاه
 شمس تاره سپاه آفتاب ماه کلاه
 فلک جنبیت خاصش شد دست از سر
 بنای قلع جاهش چنان رفیع افتاد
 سنا و افسری از شاهوار مرور
 بحلقه که سران گوش استماع نهند

در معر سلطان محمد شاه مستنیر خانیات

شام و قافایت سنگین میباید و برین
 خوش بهشتین جهان میوفا برین جهان
 صبح اینک و قفا آینه دارچون نهان

صحب غمقا میت سیمین غ و زین رو
عایت دآن زین زربصوه شهبای
پشیدتی کن بگیه آئینه ساغر بکف

۱۲۔

مفتی منصف
ایم کی اے

فانما علقان

افقیہ ۱۰

فان

وہاں سے کہہ کر نکلتے ہیں

عَلَىٰ

خورشید در آینه ^{۱۱} / منیر در آینه ^{۱۱} / باغ در آینه ^{۱۱} / از آینه ^{۱۱} / گوی ^{۱۱} / ۳۳

در آینه ^{۱۱}

خشت زرین گرفتند از سر فروخته ^{۱۱} جیب خود پر بوی مهرش صبح گل کردید ^{۱۱} شب بیه دل بود در میان بی چون گوی ^{۱۱} سایه خیر سیاه آل به است ^{۱۱} آفتاب ملک و دین بوی امیر المومنین ^{۱۱} حلقه در گوش غلامش هم سپهر بوم ^{۱۱} ای لوی قدر تو غمقای گردون اخچ ^{۱۱} سده قهر بایوت که چرخ غم است ^{۱۱} حلقه درگاه با جابت چو عرصه ^{۱۱} از مقام خود بر آمد عرش یا نصد ساله ^{۱۱}	جامه المامل مهر از ساقی و دست ^{۱۱} هر دو از آن برگریبان گوی ز گشت ^{۱۱} زن خشم تنخ خوشیدش چون کرد ^{۱۱} لاجرم گرفت نورش عرصه ملک جهان ^{۱۱} بنده امر غلیظه با و شاه آتش ^{۱۱} جرعه نوش آخرش هم زمین ^{۱۱} وی بای چرتو طووس سده ^{۱۱} تکیه گاه آفتاب و سجده گاه ^{۱۱} جوی نه دانه یک نقطه آمد ^{۱۱} تانند در بارگاهت وی خود ^{۱۱}
---	--

در تعریف مرد متورع و طالبان درگاه

بر که خواص که خرد است ^{۱۱} عاقلان نقص خوشتن جو ^{۱۱} نه پدر را ز چار مادر ^{۱۱} جمله دست عفت اندو ^{۱۱} ملو آن کس که باغ دنیا ^{۱۱} چکنی طارم بقتل ^{۱۱} بر سه بام سپرخ پای ^{۱۱} دل عاشق سراچه گل ^{۱۱} خانه دل بنای لم ^{۱۱} دل فاسق خزانه حق ^{۱۱}	قیمت انسانی و رجان خود ^{۱۱} گوش کن کین حدیث معتمد ^{۱۱} در کنار حدوث سه و ^{۱۱} طالب وصل ذات لم ^{۱۱} ای توحید سراسی تو ^{۱۱} که خرابی او بیک ^{۱۱} زانکه نه چرخ سقف بی ^{۱۱} کارگاه جلالت ^{۱۱} نه بر آورده آب ^{۱۱} گلخن دود آتش ^{۱۱}
---	--

در آینه ^{۱۱}

در آینه ^{۱۱}

خورشید در آینه ^{۱۱} / منیر در آینه ^{۱۱} / باغ در آینه ^{۱۱} / از آینه ^{۱۱} / گوی ^{۱۱} / ۳۳

خورشید در آینه ^{۱۱} / منیر در آینه ^{۱۱} / باغ در آینه ^{۱۱} / از آینه ^{۱۱} / گوی ^{۱۱} / ۳۳

خورشید در آینه ^{۱۱} / منیر در آینه ^{۱۱} / باغ در آینه ^{۱۱} / از آینه ^{۱۱} / گوی ^{۱۱} / ۳۳

دانشنامه جامع
شعر و ادب
از استاد
میرزا...

هر که در کوچه عشق زوقده
نزد عقل آزمای شعبده است
آسمان شیشه ایست سگر دن
بت شیرین لقا است بگره لال
خور زین قباست شا به خور
سبب فصل علت است اول
دیده گاو روشن است و هنوز
پاپال است هر کجا که است
خر زین جل است عیسی را
بازگون است جمله کار جهان
از یکی باشکونیش دان اینک
چپ نهادند عقد نه صد را
از یک به طلب یکی که یک
هر یک وانه زین طوطی در
دل پر نور بدر چایچه را
زانکه او مایه شهنشا هست
سایه حق که نور اقبالش
قلعه جایش آن روض دارو
خون خصم که مار محش ریخت
تا بود لعل یار وقت سخن
کست برین بنده شنش با د

شسوار مالک آید است
هر چه در جوف نیلگون رعد
کاندران شیشه پاره زبده است
او هم از مهر خور و تاه قدت
لیک از آه صبح زروخت دست
نه قباست بلکه جهند است
چشم موسی ز خاک در رست
نیک حال است هر کجا که بدست
جامه روز عید از نمد است
تا بحدی که ماورای حدت
گل و زو نچیه است نیم صد است
راست گیرش نه صدش نوبت
از عدد و نیت مبداء عدد است
در خور گوشش شا به خور دست
هر دم از روح قدسیان مد
که جهان از عطاش در عدد است
بر آفتاب چتر زو دست
که دو عالم در آن چهار زو دست
خون ماهی شمر که نه خودت
پاره آتش که بر سر دست
هر کجا خاک که بر سر دست

دانشنامه جامع
شعر و ادب
از استاد
میرزا...

دانشنامه جامع
شعر و ادب
از استاد
میرزا...

بہارِ سندھ و حیدر آباد

بیتھی مسند و عمارت عابدان

بیتھی مسند و عمارت عابدان



ایں گنج چاکہ
دریان زلف
نوشید بکشت
دریان بوقلا
علی خان کرندا
ایک شہ
کشندہ
قاری فضیل
پاکستان
جمع سی
صفی کوکب
صفی کوکب

توسعه و باغ ملک سرسبز از آب خرمیت
فرق جلالت قدرت موسی کم از نبوت
فردوس مشیت در ادب حسن تو کشت دند
کلباخ بهشت را خشک و تر دو عالم
روین تن زمانه بر بنفخه رخسار رستم
حقا که نه پدر او شمشیر جنت زانو
شمسیر احرار شمع اسی برگزیده حق
تا بر اساس حبست در علم منطق اعراض
هر جا که تاج نبی بادا بتو تو لا

[illegible]

سلطان شوق و غم شهنشاه مجرب
 ای روشنت بر همه عالم چو آفتاب
 گوشه ز حلقه در خلوت سرای تو
 در پیش گلشن طرب آباد بزم تو
 هر چند و سخن تو قلم دار سرکش است
 هر چند آب تیغ سر کوه را گداخت
 تو سخن ز حلقه در خلوت سرای تو
 من گر چنین کام ترا ز ساغر یم
 دیوان بارگاه جلال ترا فلک
 ماد از قفا کشیده زبانش نبفشد و آ

در مع خط محبوب

[illegible]

و سیده مشک سیاهت ز گوشه کافور و از سر بلندت و دگر گسسته لبست مے که بود و از دگر لبست چنانکه بر ورق لاله کو تو منثور که چرخ برق عارضت کشیده بر آفتاب تو سید اشده شب و کجور که گرد ماه تو آشفته از چه شد خفت مو شدم بفرقت و دم خدایگان مسرو خدایگان سلاطین دین هم بهو تنگ و لطفش از سر طان معتدل فرج عبو فلک شده همه دیده چو خوشه انگور خرابه من آباد خاک را معور بحشم خصم تو سبلی ست و سان تا نو چو غل مزع تحت ست درین طو عروس ملک کلید و سر آینه سور کبر حادنه ضم گشت حاسد مجر و که جو وجود تو دانهم جو دیمه شد منشور که در ملک معنی ست این بان و که دره خرد اما آتین شود منشور سیر از سر و سر و سر و سر و سر و سر درون همه آتش گرفته همچو تنور	بیا که شکسته شد نبات ای خو بزیر لعل تو نهان دورشته مروارید رخت گلے که بود و مرهم دل خسته ز ماه عارض تو سر زده ستاره خوی از ان زهر تو هر صبح میزخم دم مسر لشکر تو نهان کرده روی مروارید چو از زلف تو بر خویش بدر می سپید به غمت از سالها حزن بدوم و سبب غم خلیفه محمد تعلوق ز عدلش از دین مار و رمان راض پی نظاره برش که رشک و دوست ز بهی شکوه تو کرده بدست یاری عدل ز بهستان تو موئیت و نظر تا عرش صفات ذات تو بر تخت ای ثانی شرف بدست خازن قبال جاودان تو د چو نصب شد علم فتح رفیع قدر ترا ز خاک شاید که ز زر و زار و د بدست است کی رومی سیه و شمار جهان پناهی که از بهی بشو سیری مده غطی را که فوق می نکند ساده دیک می بر سر و زنی آله مرا کاست که دانی
---	--

و سیده مشک سیاهت ز گوشه کافور
 و از سر بلندت و دگر گسسته
 لبست مے که بود و از دگر لبست
 چنانکه بر ورق لاله کو تو منثور
 که چرخ برق عارضت کشیده
 بر آفتاب تو سید اشده شب و کجور
 که گرد ماه تو آشفته از چه شد خفت مو
 شدم بفرقت و دم خدایگان مسرو
 خدایگان سلاطین دین هم بهو تنگ
 و لطفش از سر طان معتدل فرج عبو
 فلک شده همه دیده چو خوشه انگور
 خرابه من آباد خاک را معور
 بحشم خصم تو سبلی ست و سان تا نو
 چو غل مزع تحت ست درین طو
 عروس ملک کلید و سر آینه سور
 کبر حادنه ضم گشت حاسد مجر و
 که جو وجود تو دانهم جو دیمه شد منشور
 که در ملک معنی ست این بان و
 که دره خرد اما آتین شود منشور
 سیر از سر و سر و سر و سر و سر و سر
 درون همه آتش گرفته همچو تنور

و سیده مشک سیاهت ز گوشه کافور
 و از سر بلندت و دگر گسسته
 لبست مے که بود و از دگر لبست
 چنانکه بر ورق لاله کو تو منثور
 که چرخ برق عارضت کشیده
 بر آفتاب تو سید اشده شب و کجور
 که گرد ماه تو آشفته از چه شد خفت مو
 شدم بفرقت و دم خدایگان مسرو
 خدایگان سلاطین دین هم بهو تنگ
 و لطفش از سر طان معتدل فرج عبو
 فلک شده همه دیده چو خوشه انگور
 خرابه من آباد خاک را معور
 بحشم خصم تو سبلی ست و سان تا نو
 چو غل مزع تحت ست درین طو
 عروس ملک کلید و سر آینه سور
 کبر حادنه ضم گشت حاسد مجر و
 که جو وجود تو دانهم جو دیمه شد منشور
 که در ملک معنی ست این بان و
 که دره خرد اما آتین شود منشور
 سیر از سر و سر و سر و سر و سر و سر
 درون همه آتش گرفته همچو تنور

و سیده مشک سیاهت ز گوشه کافور
 و از سر بلندت و دگر گسسته
 لبست مے که بود و از دگر لبست
 چنانکه بر ورق لاله کو تو منثور
 که چرخ برق عارضت کشیده
 بر آفتاب تو سید اشده شب و کجور
 که گرد ماه تو آشفته از چه شد خفت مو
 شدم بفرقت و دم خدایگان مسرو
 خدایگان سلاطین دین هم بهو تنگ
 و لطفش از سر طان معتدل فرج عبو
 فلک شده همه دیده چو خوشه انگور
 خرابه من آباد خاک را معور
 بحشم خصم تو سبلی ست و سان تا نو
 چو غل مزع تحت ست درین طو
 عروس ملک کلید و سر آینه سور
 کبر حادنه ضم گشت حاسد مجر و
 که جو وجود تو دانهم جو دیمه شد منشور
 که در ملک معنی ست این بان و
 که دره خرد اما آتین شود منشور
 سیر از سر و سر و سر و سر و سر و سر
 درون همه آتش گرفته همچو تنور

۴۴
 چنانکه در سخن حاصل آمده تدویر
 چو نقطه دایره آسمان نموده حقیر

چنانکه در سخن حاصل آمده تدویر
 چو نقطه دایره آسمان نموده حقیر

قیاس کند مایل بکف در تو
 نهی محیط که در جنب جیب قوس رت
 ز پشت نه پر و چار ماوراء طلس
 عروس زهره در ایوان کبر شیده چرخ
 غبار لشکر افاق که در شصت ترا
 کسیکه بر وی تو بجان کرده چو قوس
 ملازم است که بر خصم کار دشوار است
 ز کر طاعنی طاعون گرفته این بش
 کجا در ذرع آهنگین ز رخسار بید
 ز قدر اول بر شانه ده کوکب را
 ز آب تیغ تو این شد دست از دور
 همیشه که درین نه چراغ دار سپهر
 شمع مجلس اقبال پا و شاه جهان

چنانکه در سخن حاصل آمده تدویر
 چو نقطه دایره آسمان نموده حقیر
 نه زاده چون تو جوان در کنار عالم پیر
 خیال نشسته جابه تو میکند کسیر
 بسی دوی و نه دریافت چرخ باو سپهر
 چه همها خور و از تیر جستم تقدیر
 و لیش آنکه علی الکافین عیسیر
 که بانگ شک نهد نور ماه را شور
 کجا پر زره سپهر سپهر تیر حیر
 سم سمند تو کرده بچاره من
 متفر فلک ماه از مساس آتیر
 چراغ ماه بود از دم سحر که تیر
 ز نور شعله قدس باد عکس تیر

در شکایت خط

چرخ زین نمود خیمه صبح ای نگار
 ترک تو که یک نظر افکند آید پدید
 مردم دیده توانی دور ز چشم مرد
 در شکن رلف خویش با همه آفتنگ
 بو که بیان وصال سرو تواید بر
 مویچه ز روشد بیکر من تا ترا
 خج مرغ اعلی تر ز بر طاس زر

خیزم بر فکن سبک مشکب
 زین دو عروین حبش سحر رومی هزار
 آب ز رویم ز نه نفسی اشک و آ
 این دل گشته را پیش پیشان آ
 ما شده روی ترا و آن شکل زیر خار
 مایه حلقه زو بر طرف لاله زار
 لعل ترا و شرک عقد و آبدار

چنانکه در سخن حاصل آمده تدویر
 چو نقطه دایره آسمان نموده حقیر
 نه زاده چون تو جوان در کنار عالم پیر
 خیال نشسته جابه تو میکند کسیر
 بسی دوی و نه دریافت چرخ باو سپهر
 چه همها خور و از تیر جستم تقدیر
 و لیش آنکه علی الکافین عیسیر
 که بانگ شک نهد نور ماه را شور
 کجا پر زره سپهر سپهر تیر حیر
 سم سمند تو کرده بچاره من
 متفر فلک ماه از مساس آتیر
 چراغ ماه بود از دم سحر که تیر
 ز نور شعله قدس باد عکس تیر

چنانکه در سخن حاصل آمده تدویر
 چو نقطه دایره آسمان نموده حقیر
 نه زاده چون تو جوان در کنار عالم پیر
 خیال نشسته جابه تو میکند کسیر
 بسی دوی و نه دریافت چرخ باو سپهر
 چه همها خور و از تیر جستم تقدیر
 و لیش آنکه علی الکافین عیسیر
 که بانگ شک نهد نور ماه را شور
 کجا پر زره سپهر سپهر تیر حیر
 سم سمند تو کرده بچاره من
 متفر فلک ماه از مساس آتیر
 چراغ ماه بود از دم سحر که تیر
 ز نور شعله قدس باد عکس تیر

مکتوبہ دین مری

بیخون نبوی لفظ در آن
 دی از هر جی شمشیر این نیز
 بسین از آن فرخ است
 اکی سازد و می
 جلیت بسین از آن ای
 تیره
 غیبت سیاه از آفرینا
 قادر از زبان
 هر که را در حروف
 از کافه

مجلس شورای ملی
شماره ۱۱۱۱

دینار کی پیمائش میں
موجودہ قیمت ۱۰ روپے
میں سے ۱۲ روپے
میں سے ۱۴ روپے
میں سے ۱۶ روپے
میں سے ۱۸ روپے
میں سے ۲۰ روپے
میں سے ۲۲ روپے
میں سے ۲۴ روپے
میں سے ۲۶ روپے
میں سے ۲۸ روپے
میں سے ۳۰ روپے
میں سے ۳۲ روپے
میں سے ۳۴ روپے
میں سے ۳۶ روپے
میں سے ۳۸ روپے
میں سے ۴۰ روپے
میں سے ۴۲ روپے
میں سے ۴۴ روپے
میں سے ۴۶ روپے
میں سے ۴۸ روپے
میں سے ۵۰ روپے
میں سے ۵۲ روپے
میں سے ۵۴ روپے
میں سے ۵۶ روپے
میں سے ۵۸ روپے
میں سے ۶۰ روپے
میں سے ۶۲ روپے
میں سے ۶۴ روپے
میں سے ۶۶ روپے
میں سے ۶۸ روپے
میں سے ۷۰ روپے
میں سے ۷۲ روپے
میں سے ۷۴ روپے
میں سے ۷۶ روپے
میں سے ۷۸ روپے
میں سے ۸۰ روپے
میں سے ۸۲ روپے
میں سے ۸۴ روپے
میں سے ۸۶ روپے
میں سے ۸۸ روپے
میں سے ۹۰ روپے
میں سے ۹۲ روپے
میں سے ۹۴ روپے
میں سے ۹۶ روپے
میں سے ۹۸ روپے
میں سے ۱۰۰ روپے

[illegible]

خلق تو قوه توان چنین دین علیه گر قصب فرق تو یا بدیوئی بد در جسم باد ملک مایع و جسم تو اند آنکه می جیب بود این چو ت گشت ساقی برکت از خنده بن جمجم آب زینس مبارک چو زستان ملک بر سر گوش بنوز سیر لباسان چو صدقه محمد روح بن از خضر ماه نو پیش درین خاکدان شمع شمع تا سوچیش حبش جمله بدیک تنه تا جسمش چهل نیمه نیست گن باو بتا می حق چو پشم نجوق تو گر چه درین بحر شعر یافت بسی عقد	دست تو وقع توانیم و آن دلف از سحر بر کشد سپهر من ستار این رخسار تاج دار و آن رخسار حیدر چون علم آتین یافت ز دست یسار باو وفات نکار پیش بخاطر سیر داو گله را باو این فلک ناکار از غم دل میکند لاله بفسق و کار صد گل خسار بین خسته ز برگ چار خاطر خود را چو زلف پیش ریشان با سپر آتشین رو سینه خنجر گذار ماه نورست شب گل به ثارست خار زلف عروسان رخ در ترق کارزار شاهد معنی نیافت بهتر ازین گوشتار
--	--

در مدح سلطان محمد شاه بن تيمور

مجموعه نقیض زردایره بینا را نسترن زار فلک کرو نهان لاله زرد رومی سیر اند به نور آینه خویش حلقه زلف تو ما چند پریشان دارد ایمانه حال رخت حیدر آتش دارد یک دست تو که میو سکه کمان سیر است شورش آن منشی شد دل بران که نهان	خز خط جام میار از بی عشرت مارا روز مبر بر فلک آن سنبیل گل فوسار گر بخورشید کنی عرض رخ زیبارا دل سده گشته و آتشه ویر سووار میخ پر سوخته جان من شیدا را جان خود ساخته زنگه بجه منیارا سپه لعل تو بر و شکر گویند را
---	--

تصاویر بر جیب
چون در گل افشایی
نصف عروس سار
میدانده
نقشه افروز بر بوی
گل ناز خود غایت
چون بوی سوز
که بوقدر زن صدق
با چو عزم بدو
ای دار و دیوانه

باز منصف
عالم نهان
باز منصف
عالم نهان

باز منصف
عالم نهان
باز منصف
عالم نهان

<p>بخیاری که برین لوح زمره و شش او که سرفاف جلالت عوض نقطه گرفت قلع شمشیر سخن بر سر اعدای تو باد زانکه در زرگه تیغ گذاران سخن و رشک بر زرع و سان عبارت نقاد</p>	<p>از یکی میم زران و دو و نون طه را وسعت عرصه نه وائره بالا را گرچه در عهد تو خود سربو و اعدا را مقطع شعر مفقود به ازین وانا را گوشواری به ازین وانه سخن پیرا را</p>
<p>و تعریف قلعه دلی و مدح سلطان محمد شاه بن حسن خلق</p>	
<p>سواد قلعه و سب که در دنیا است چه قلعه است که قوسی ز صلقه در او به پیش قلعه ایوان بارگاهش قاف چنان هوای درش در علو غلو وارد به پیش بحر سواش ز بسکه مغرور است بلد گوی که بنیاد او پر از بایر است خدا یگان سلاطین محمد تعالی ترا که سنبل مغول بر کنار گل است و بان تست که موقی ز زوره و قش است کند زلف تو بر آفتاب با توجه است ترا بنیاد از ان رسته شد بگر و شک و دیار زلف تو ایمان شگاف چون کفر مرست بطبق زرد و کاسه نعت چو شام زلف ترا به زور و شهنش رخ تو صبح شب قدیمه عید است</p>	<p>هزار بار نشسته و تر ز جنة الماویست محیط نه رهن بهفت طایر علم است نمود کمتر از ان نقطه که بر سر فاست که قصر قصیرش از خشت تان ستر است ز روی معنی هر بیت او پر از شعری است از آنکه تنگه شاه والی دنیا است که کمترین علامش هزار چون کسری است بعراض توجه و آفتاب را دعوی است میان تست که گوی موقی او بیت خط سیاه تو بر طرف ماه با معنی است که بر کنار لاله زمره دین افغنی است خار چشم تو مردم فریب چون عواست که سالهاست که بعل نذاب را جبر است که بر کنار زور خورشید یایه یلویی است لب تو خاک و رشا و یا و مسمی است</p>

بخیاری که برین لوح زمره و شش او
 که سرفاف جلالت عوض نقطه گرفت
 قلع شمشیر سخن بر سر اعدای تو باد
 زانکه در زرگه تیغ گذاران سخن
 و رشک بر زرع و سان عبارت نقاد

از یکی میم زران و دو و نون طه را
 وسعت عرصه نه وائره بالا را
 گرچه در عهد تو خود سربو و اعدا را
 مقطع شعر مفقود به ازین وانا را
 گوشواری به ازین وانه سخن پیرا را

و تعریف قلعه دلی و مدح سلطان محمد شاه بن حسن خلق

سواد قلعه و سب که در دنیا است
 چه قلعه است که قوسی ز صلقه در او
 به پیش قلعه ایوان بارگاهش قاف
 چنان هوای درش در علو غلو وارد
 به پیش بحر سواش ز بسکه مغرور است
 بلد گوی که بنیاد او پر از بایر است
 خدا یگان سلاطین محمد تعالی
 ترا که سنبل مغول بر کنار گل است
 و بان تست که موقی ز زوره و قش است
 کند زلف تو بر آفتاب با توجه است
 ترا بنیاد از ان رسته شد بگر و شک
 و دیار زلف تو ایمان شگاف چون کفر
 مرست بطبق زرد و کاسه نعت
 چو شام زلف ترا به زور و شهنش
 رخ تو صبح شب قدیمه عید است

هزار بار نشسته و تر ز جنة الماویست
 محیط نه رهن بهفت طایر علم است
 نمود کمتر از ان نقطه که بر سر فاست
 که قصر قصیرش از خشت تان ستر است
 ز روی معنی هر بیت او پر از شعری است
 از آنکه تنگه شاه والی دنیا است
 که کمترین علامش هزار چون کسری است
 بعراض توجه و آفتاب را دعوی است
 میان تست که گوی موقی او بیت
 خط سیاه تو بر طرف ماه با معنی است
 که بر کنار لاله زمره دین افغنی است
 خار چشم تو مردم فریب چون عواست
 که سالهاست که بعل نذاب را جبر است
 که بر کنار زور خورشید یایه یلویی است
 لب تو خاک و رشا و یا و مسمی است

[illegible]

دوش محمد شاه و بیان ضعف حال و بیماری خود

که پیش بدین لال آفتاب تابان است
سفید آینه ماه همچو قطره ان است
رون خانه خودم بحلیه گروان است
و آب دیده خود خوار و زار و نهان است
از یک پرکش هفتامی خفان است
اگر چه ناله نمودن که ره گریان است
هر جا که صبارا بواجی جولان است
نزار و زور بر از تاب سخت مالان است
زور خویش بخود و بر چواریان است
که در میان دو بازو زخم بیکان است
طلبی گفت که این از خوں بجران است
حسود گفت که سر سام زهر افشان است
چو زلف تیره و تافتنه ویریشان است
لبش کبود شد چشم رو گریان است
جواب گفت هنوز زلف تبار و اولان است
هنوز آب کف ما ش آب حیوان است
سواد سلسله زلف شاید جالان است
شفاش ده که مرانده لبان است
که شاخ گلبن دین از بارستان است
که او بجان فول و تن غلام سلطان است

و وجود بر جان و کمال نقصان است
چو صبح خواب و خوشی نی و هر دم اداس
ز لاغوی شکره را ماند و چو مردم چشم
ضعیف تر شد از آن موی دیده که ز در
زمر و کسکم و چون مردم را بر او پاشد
و در آن پیر منبت پیاف تا گیرد
جو بولش از سبکه بانودش بخوابد برد
بسکل تار بریشتم که در بر چنگ است
ز ریخ ریش که از ریش عثرب آمده شین
کمان مثال از آن روی نشت او گشته است
چو از گزنی خوش سبک می آورد و
طیب گفت که انا رعلت سود است
حک گفت که از روی وقت طالع او
قوی ضعیف شد و سخت منبت از پاش
جبر خیمه و عالم رسید و رساعت
منور خاک در ماس سینه چشم است
منور بر در اخول و دو گلخن ماس
و عاش که نشسته بحق که جان شبست
ر آب حرمت نوشش بخش برگ و نوبت
شفافش و او هم اندر زبان خداوندش

قصاید به سبوح ای
فصل دهم ۱۲
کمال و نقصان
صفت تضاد و سرود
مطلع دوم مصنف
باده چهارم ۱۳
صمیم بر شوین بر
بسی مصنف بدین
وقت قتلان با کبر
مستی رون درخت ۹۰
دشمن سیاه باشد ۱۱
مطلع ششم کرمی
کلیک نوری ماندن
جالی پوری ۱۲
کلیک خوشی پوری
روح صفه فضا
چلیک نوری ز جامه نور
چلیک نوری دوم
کلیک نوری اول
صفت نوری اول
نور به سبوح ای
چلیک نوری

[illegible]

ز مهر خدمت سلطان جو صبح خدشت
 میان بهشت سپهر آفتاب لرز است
 نزار بارفرون تر از آب جوی است
 شمشیر که بر او پیردار حاکم است
 شمشیر که رافع ریایات شرع است
 عیطانه لعل چار طاق ارکان است
 فزاینده بهشت طاق کیوان است
 نزار کاشنه زرین بگره و یک خواست
 چنانکه رستی روز و شب بنیان است
 هر آنکه در حشمت طاق و بهشت میرد
 که او چون قلب اسد کلبه در بار است

در تعریف روز و توصیف اوقات

نصرتی مبارک دومین بیای کمالی در
یکدم بخور و از باه اش ظلمت برون سازد
مل خسرو عین است صبح از زکاتهای
سبز بوزنگه از قضا سمرغ زرین شهرت
افشاند شد خون حکم بر روی خاک انجیر
کز چارنگهای سپر گذشت توک خجسته
بر روشن افق سوی دوان بر باد هم

ويعرف فلم

وان کبر برق نشان مکر سرف امان

[illegible]

شوش ۱۳
مضمون شریفات و الاموال
جد فکای بیدار ساز غنایا
کم شده جادو کاران غنایا
دور گردای ظهور از غنایا
شیخ اذنی کشتان
روشنی خورشید
آبوی زهر قوت
غالب ۱۳

09

سید پرواز کاغذ سفید شہر
ملا دویان انگلستان

بسم الله الرحمن الرحيم

طاهر

1947

کتابخانه

۱۰۵۱

کتابخانه

در بخش ناقص

مجلس

2%

و روی میباید از آن سیاه چاکه خاکسترش
 زیر قدم مفرش شود آینه اسکندرش
 و ز سر و آمار شتاب و پلکان شهی
 طفله بود بروی شیر از دیده نیران چشم
 بر حیره ادا از دکان میخست بر سر خم
 فقره مکانش میدوید بر سر شاو کوشش
 و ز گریه بندیدی مرا سیاه یزد و زرش
 نهند دست تنگین برین بچگان و می
 چون افتد آن مشک و دود بر طرف گل
 و آن لاله نهدان نگردد آتش جان پرورش
 و ز سایه صندل خمیرین بسته بر طرف خوش
 تلخ گردد کام جان بسته نبات از شکش
 سر زین آویخته از راه لوصد اخگرش
 گردد دل مجروح را بر سر صبح و آورش
 بل آفتاب مهر کین از نعل نیران زرش
 و تنفخ و عیسی مکان روح ملک چاکر
 ز نقره خاش کمان در زنجیره تنگش
 عرش معلی ذره از خاکسرای اویش
 و جام خواند از فلک خورشید باشد باخ
 نیوست کایه سوی لب شدیخ امی
 آمد ز سوی دکان بدویم بشیرت

ترکی میان رویان لنگی سخن چین بیزان
گر سوی تاریکی رعو آب تقاش از سرود
آن شاه عودی نقاب آور و چین دیر
برمه جوان زینه تیر آفرینا بند و قیر
آن ماهی مشکین زبان دینچ و پاشد و لیا
آهن زبانش سید بندر طلسانش میدید
ورخته گل روی در زین شاه شکرش
این گرس پرسترن از مهران ماه خن
سرو و مرار کرده حلقه زند ابر سیاه
ان پسته خندان گردان چشمه جوان نگه
در خون بسته شیرین بر برگ لاله قیرین
شاهور افق در جهان و بسته دوار و نهان
بر لاله غم نخسته بر صید مشبک است
آن دم که زوان بیوفای برق دل یغ
مولی الیورمین سلطان محمد شاه دین
اولین جنت آشیان برسیه کیوان آستان
پیش بر او آمان ترکیت ازرق طلیان
خاف از تابانش سحر و قلم ز روشن قطره
که حکم داد بر ملک آید از الامم ملک
سرمه و باغی و بستی زین خج
از کا و در غش نشان و مرغ و بای چکان
شکله ۱۲ صراحی ۱۱

[illegible][illegible][illegible]

[illegible]

سو سیف المکشان جیت خط خوش
 جواب ۱۲ این مطرب چه را کی بچ بودی شوهر
 گاه سجا آن نیم تونی کافلاک باشد
 لرق با بیت دار و آما آب عشرت رور

ووزخیالات اعلیٰ کف و ترف

پیران کنیز عرصه عالم بخت
 غنای خیال زانوده شهرش
 زان دم که زیر دامن صحبت مجربش
 نغمه سراسر مرغ سحر بر لب زرش
 همچون غم و شادمانی است بر لبش
 گرفته و روان شده دامن برابرش
 بر شیرین تر ناس ز شیر داورش
 بسمل و مدید طریف لاله ترش
 یعنی نبات رسته شد از تنگش
 و در کاسهای نقره بریزه زرش

گر بر دوز گوشه کافور عیش
پروین میانه و دایال مخموریش
آه چهارمقیه فزون شد ز میکیش
خون ریزد بخان که تو گفت کاش
فراش ساز بر شاه مطهرش

ای صفت خوش طاق در این
از عدلت از بنو و ابریا و شوهر
شاه عجم توئی فرمان و عالم توئی
و گلستان از روشناختی مست ترمج تو
در مچ محمد شاه تعلق و تعریف شش

شمع است روی و کله زرد بر سرش
 روی هندی بان شب زلفی تراود را
 زانغ سیه از راه او در آید باز
 باو صبا پی زده و درست و شسته
 شست بایه و آید بر روی خداحاصل او
 با شسته و گرفته است زیر و دم
 آمو می شیرین شده دم که در دهن
 این نعلت که داده شد آمو می داده
 آن آید که زیر آستینش
 بر روی اهل فضل زمر و دید گشت
 و آید که خال خوش را مات شور

پادشاه غفران که در زمین توان شک
 پادشاه بخت شفق چون طلوع کرد
 تا از غم و غمشه خود دور ماند بدر
 آن ترک چشم است که تفتیت و غم
 آن زلف را که بر گل ترشح است

همان بنده
 دودلورودی
 موقوفه کامی
 نوازه خیمه
 سوز زخم
 زنده
 شاه غفران
 اسلک وود
 چشمه
 ای خنده

تاریخ و تفسیر
مفتوح باب
مصطفیٰ علیہ السلام
احمد بن محمد بن
محمد بن احمد بن
رضا بن محمد بن
رضا بن محمد بن

[illegible]

79

تصاویف پنج
کتاب اول
مناقب و بیاد دوست
دوران وجود ایشان
شاه ۱۲
در بیان فضیلت
و کرامات ایشان
کتاب دوم

بسو خود زبان نبوی کند ترجمان اعدا را
 اگر مای ز روی شد که دریا خوست کلاک
 و آن منع که در خاک بر سر گردا زد
 بی سلطان بین بر فوجی خوشه عالمگیر
 و تمام امور ملک دین از بارگاه قدس
 الا تا خط مغرب با شفق شد رخ اغوش
 کتاب شیخ شاهی را که از روی معتبر بود

وینا محراب و تفریق فیہ

ای شام سیر زان تو بزمه شده کوش
 یا قوت آب از دوان کل سیر آب
 بر روده که خطا تو کشد بروق ماه
 چشم تو که از غم زو تیر جگر و زور
 ناز جگر در شد و پیکان رسول رفت
 آن غم زین شب که که مه نزل او شد
 یا یاد تو خاک جگر و خنکان را
 و کش قلع می که جیب کش گریون
 بر طاس فلک ساغر مهر که نشد خور
 در تشنه این آتش اندیشه ای که
 آن شاه که در مع که خاک خم زین
 ماه سیر خورشید که کش بسیر خویش
 ای صیت جلال تو سبوق برده نوافات

ایستاد میرزا یحیی قزوینی صاحب کتاب

۱۵۵۹

[illegible]

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

قصاید در جلیج

طول فلک از عرض می افتادگی از بهار قضا زد و قلم زد و گسترش پنهان بشود پیر شب از دیو عیش ز رافت غایت که سین پوشش از خسف چو مای که بر آید ز چو کش	در قصر با یون تو که عرصه ستفش حاصل چو شونت نباید که سرش را تا وقت قرآن با سپر خور ز قهار تا بر سر بندوی شب از جرم خورشید خورشید بقا باو شده و روی حدورا
--	---

قصیده دیگر

سفره گلزار را با رنگد شب نهان کاسه سیمین ماه بر طبق آسمان زانکه میان محیط از و طرف شد و مار سیه حلقه زد بر طرف گلستان تا پیرایه کند بدر شفق خورشید آن نیت بچرخش تو مشتری در میان شاخ تر خیل است بروق ارغوان بهت بران محصیت زمی سایش زلف پیش بروی فساد چشم کشا و تون شاه ملک آیین ماه فلک آستان آدم موسی قدم صید را حمد توان گوشه خورشید را همچو خط و ستان پیش تو چو بین شود و صف کین چنین در شب عدل تو گرگ مالش با می بمان کم بود از نقطه عرصه بر و و جهان	خورچند قصر ز بر این سیر خوان لشکند این قرص ز بر این سیر خوان چشمه نی نم برد لای جی را خاک در عمل ساحری که غریت خطت چشمه با جی رسیدیخ مه نوفرست نیت جزا بروی تو ماه نومی بر سر آن نه خط و عارضت آن نه بنفشه گل ترک تو خفته دمام و خرم محراب است چشم از انصاف شاه مائل طاعت شد خضر سکندر نگین بود سیحی حسین شاه محمد علم ماه ستاره چاکران پرچم خوقی تو در شکن خود گرفت ای که بر روز خبر و خیمه برام چرخ روز و غای تو مرگ مالش نامی عدد حلقه درگاه است دایره کاندرو
--	--

پیش ای بوزن
توان استقامت
ای شکر
چونم پیری
ای که
جسد ای سید
توان استقامت
عشق از کتب
چشمه با جی رسیدیخ
نیت جزا بروی
آن نه خط و عارضت
ترک تو خفته دمام
چشم از انصاف شاه
خضر سکندر نگین
شاه محمد علم
پرچم خوقی تو
ای که بر روز
روز و غای تو
حلقه درگاه

چشمه با جی رسیدیخ
نیت جزا بروی
آن نه خط و عارضت
ترک تو خفته دمام
چشم از انصاف شاه
خضر سکندر نگین
شاه محمد علم
پرچم خوقی تو
ای که بر روز
روز و غای تو
حلقه درگاه

۹۶۸

حسنیہ مولوی اور محمد راشد

[illegible][illegible]

الحمد لله الذي جعلنا من عباده

(Handwritten notes at the bottom of the page)

طریق آفاق بیخ و بن
 ای مالک ابدی ۱۲
 ای مظهر ملکوت شمس
 یکند ۱۳
 نام تو از اسم تو
 تو خیمه لایق ۱۴
 بزرگ استون نام بارگاه
 مدح می خون نام کوی
 ندان نگار ای کیهان
 بخت تو از زلف کبریا
 خورشید صاحب خانه از
 از آمدن خود بیا ز جلقه
 بر آن زنده ۱۵
 چنانکه نام تو
 چنانکه نام تو

خدا کرد و برگشتن مشک تر نه
 مشک شفق شمال من نهین و ستاره مر

ای سید اربابان
ای سید اربابان
ای سید اربابان

قصاید بر جلیج
 لکتن کمر بند
 افکندن باختر
 انداختن برین
 ۶۴

<p>مفضل مراوت ار کند قلب است جهان قصه جلالهت ار کند قمر در آسمان رفت کوه حاتم تو بر در عرش تیغ فرو چون لب یار و زمان شاخ ننگه فشان سخت امامت من از تحت تو سرفراز شد آتش طبع من بر تو بخت رخ سحر را بان</p>	<p>ماور خاک را مکان بستر نه پیر نه مطلع آفتاب را بر خط باختر نه شاید اگر محبت را در عوض کمر نه گر گشت پایی خواش را بر خلی سپر نه نام مرا چه کرد و از بنده تاجور نه بر پیشه یار مرا فتر رفیع بر نه</p>
---	--

در مدح سلطان محمد شاه تغلق مشتمل بر خیالات شب چرخیات

<p>نهار شام که سلطان هند یعنی ماه بدو چرخ بهند و قمر مروارید نمود و چرخ شب بشکر سوا زمان ضمان شد و در سو و شب نیانی گرفت روی زمین را سحر اوق کلریر ابوالمجاد اعظم و علی عدا امام محیط نقطه عالم جهان عدل و کرم قصا توان و قدرت که بر در او حصا راه توان آب یافت در فیت چو دید چشم از ان بر سر زین پیوسته غبار خیل تو با خط و لبه ان ماند ز بی کمان ترانه آسمان صید قصا چو خواست که هم تک بود فافشا زهر زرم تو بر چار طاق زنگار سه</p>	<p>گرفته عرصه تسلیم بندر اسبیه که تا جمال پوشید ترک زرد کلاه زهر انکه در دست زرش و منهد بگاه که بر دست زرش صداقت گواه چو خیر سایه حق افتاب برش بپا خدایگان سلاطین دین محمد شاه در اشرف محمد اساس دین اله شیشه گدای شود و زمان گدای شاه که چرخ ریگ کبودی نمودش از کجا چاه که مین تخت تو چون جاجان نه چاه که هر دو گوشه خورشید میکنند سیاه برای خریخ زهر شتری شید بر ماه قدر بطنه بگفتش ز سه و باغ تباه زهر سیخ عمود محمد زهر خورگاه</p>
--	---

آن را کاشن من غل
 فغان غافل نعلان
 باطلان غافل نعلان
 ان غافل
 قنات
 برای بخت کبریا
 فخر و خرم ایام
 سبای شب بانی
 نیدان و فغان
 زان زمان
 فغان
 نقصان
 بدو و در شب
 ابدان و زمان
 خلیج بانی
 خط و شید روی
 خط و شید
 آفتاب
 خانه نو و نور
 شیشه خور
 این غافل
 غافل

این غافل
 غافل

[illegible][illegible]

ای رانده بر زبان مبارک هزار بار
شش زمین ندارد بر روی آسمان
درست باز و خور بدو هزار بار
چون کشت برفن بجوی فن
در تمام شهر محمد ^{صلی الله علیه و آله}
خوئی که از خاسن خود خاک این جهان
خیزی که بی گمان گمان بکند و بهج
چون که خیر نام وی از خاک این دست
آن را که مانشاه خطایش چشم بکند

ان ابرو و چمن بلال در مضیانت
 یایاره سیمی ست که به جاعه گیسویت
 یایاره الماس سرخ و برق ست
 یایاره و قوار است که بر جیب کبوت
 یایاره و لیت که بر شمشیر عشق ست
 یایاره گوش شمع و شمع عروا ست
 یایاره فلک در نظر مردم صاف
 یایاره و ماه میام ایدل چار
 یایاره و صفت سی یاره روزه
 یایاره و شمشیر زگیوی نگاران

یا غنیمت سیمین بخت شکر بالینست
 یا ما به سیمین ست که در غل و غن
 یا آینه از رویه کا کشتان است
 یا بر شیرین تر به جاده کمان ست
 یا شکر سیر و میل شمشاد جهانست
 یا فعل سیم مرکب سلطان زمانست
 یا که قرص و ست و می نمیدانست
 یا که در قدح قالب تو شربت نباتست
 یا که بر ورق جرم تو طغرای امانست
 یا که در سیاهیت که در لاله شانست

لیست هیئت لباسی که در روز ۱۳ شهریور ۱۳۰۲ خورشیدی در حاکمیه فرستاده شد

[illegible]

پیش از این ۱۲
شش ماهه ۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

[illegible]

قصاید بهر جا بیج می افتد بیجش می افتد ۱۲
 ارکان چون چادر بود اگر در ۱۱
 در کتب بهر جا بیج می افتد بیجش می افتد ۱۰
 میوان غازیون ۹

فضای عرصه کسرتون بارگش چهار بازوارکان او بهشتی بخت برون او ز ملا پر خورش و جوش جوش رسیده او معلوم او رس صفای باطن او داده و رسانع پی نظاره تقش کشاده شد بهر شام در حصار غولانش در اسرار سر شده بنام خلیفه بامر خسرو عهد بمن آمر عامر که عمرش افرون باد تمام گشت تباریج و او خن و افینا مرا که خسر زمان خواند شاه اسلام	محیطه رخصت قلع و دوار ز روی لطف سر عرش را گرفته کن درون او صفای جای ذکر و استغفار امام مسجد او طوطی شکر گفتار طنین پر گیس را نوای موسیقار در چرخهای زراذ و این کعبه و حصار که در تقار و تقابله است خلد آثار برین عمارت خرم خیزدین معمار برای تقویت دین احمد مختار کشاده با تو گویم که مقصد حل جای لقب گوی بخیر طوطی شکر گفتار
--	---

شاه اقلیم ستان خسرو بهرام نسب آفتابی و شب ماه جنیت و ریسر سایه لطف خدای و سهای خیرت ساخت مشاطه بخت از فلک طلسم پو قدرت تیر چرخ روی که از شب ببرند زمره در آرزوی مجلس خلد آثار تا صبر عاشق نخست خود را شب وصل هر که در ملک تو چون لطف پشایی هست	ای پر تیر سحر زاغ کمانت لال آسمانست و را چارمه نو بجال بخت رایافته ز بر پر خود بجهت شال شاید بخت ترا تکیه خیم سربال بهر زانیش گرفته سو به پنج بال بهر شب آرمه در و موج گل ز جال و مدبم زانش با قوت و دبد آب لال باد از خنجر سیر تو سیه روی چو خال
---	--

قطعه در آخر

از آواز او آواز می افتد بیجش می افتد
 نام ساز ۱۲
 ای گوشت خنجر ۱۱
 کشته ۱۰
 ل و فانی ۹
 چون خنجر و آفتاب ۸
 شمش تقصیر ۷
 با مقصود آن ۶
 فغان فغان فغان ۵
 فلک فلک فلک ۴
 کز دست طلوع ۳
 در شب ۲
 در آرزو ۱

فلک فلک فلک ۱۲
 خنجر و آفتاب ۱۱
 کشته ۱۰
 ل و فانی ۹
 چون خنجر و آفتاب ۸
 شمش تقصیر ۷
 با مقصود آن ۶
 فغان فغان فغان ۵
 فلک فلک فلک ۴
 کز دست طلوع ۳
 در شب ۲
 در آرزو ۱

قصاید پرچم

فضل
شیرین خورشید
فاغانه لعل
کبریا
و قاضی در آن
نعمانی
قصاید به جلال

ای مست باوه عشق و مجلس مجازی
چند از قد و عذارش شمشاد و لاله حنی
زان چشم گیر عبت کا دزخ و محراب
زان زلف که شک کا دل شکستید
رویش نشان فرشت اماران کناره
تا یک کلیچه زر ز روی بدست ار
امروز گیر غبت زان باو شاه عادل
اندم که صورتش نای عراق سازد
کو چرخ ماه سایش کو لشکر جهان
گر کشی گردی صندوق مرقدش
در بارگاه شاهی حدت گزین کنارش
در سکه قبولش زر خلاص گرد
بی واسطه کند حق هر صبح این حطاب
زان روز کا قنات گرد و سپاه غم
گر مع شش الی شهاب چو بدر چاچی
وارای دهر کورست کسیت الو لجا بد
گرد و چو گل و جودت گر جفتش نی
آن تن که یک سروی از خط شه کشد
ام شاعر زندانی اکف و فروع اقوا

قصاید بر طبع

و مملکت ایران

۱۱

۹۶

۴۴

۱۲ خانہ ۱۲
۱۲ خانہ ۱۲

وہی ہے جس نے

1961

۱۰۰

مجلس

10

الحمد لله
يا فاضل
عليه السلام

۱۹۱۲

وزارت دفاع

سید احمد علی خان

12/12/2012

سید محمد علی

11/15/11

سوارہ فہرست

روزنامه کیهان

11-2

دل خود را ز سبب خسته زد وین ساری
 تا که از زوطلا غاشیه زین ساری
 سینه خویش چو مشرب غلین سارک
 تبه چند سر برده رنگین ساری
 خردوان خانه که یک خطه پهلین سارک
 جز دو کمراس و یکی خست کابلین سارک
 چند فراد صفت قصه شیرین سارک
 مجلس آن به که درو مایه دین سارک
 مدحتی کنی سلطان سلاطین سارک
 سرمه مردک چشم جهان بین سارک
 که قدمهای خود از تارک پر دین سارک
 همچو خورشید بهر روز تو این سارک
 یک کز چنگ ناله باز بدل بیک نواخت
 آن کز قفا نواز دو با چنگ غم نواخت
 هر نه رک دشت او همه در راه مهر نواخت
 به عقد غم نیه که بوش همه گداخت
 بر ترقه خنگ نیزه زرین گرفت و ناخت
 اندم که آسمان علم درم بر فرخت
 این بنه خنگ راز زر منج ساخت
 از حضرت امام زمان خلعت نواخت
 ظلم از جهان گر حیت پوشید عدل نواخت

نمونه دوست شناسیت بزهر الوده
شهواری تو چون صبح کی دم باشد
کوزه باوه سخالیت پر از آتش نذر
ملک واری تو چون مهر کی روز بود
جای آسایش و خشن ^{اقبال} تواند بودن
زین همه مال که داری بنوانی نرسند
باجه ^{تخت} شکرت زی بی هر سرو
بدر چاچی چه کنی بزهر خواقین جهان
لیک سحر حلقه اورا و ملایک کرد
جدا آن کن که ز خاک و گردون ساز
آستان و ریش آن روز توانی بوسید
ملکت اسی شاه جهان باو که تا صبح نشور
ایم ^ع صبح بال و پر افشان که جاگشت
بر رخ چو دف طباطبچه احداث کی خورد
طی کن بساط تیره که با نو ع و صبح
از آه آشین ^ع سحر بگر ^ع چرخ را
سلطان یک سواره چین هم جنگ نگر
جیش جیش بگیم عدم منزه شدند
صبح از پی حنیت خاص ^ع شنبه
سلطان سرق و غرب که بر سالش آوند
خمر روی و رشید چو جام طرب گرفت

میل کرده عمارت امی تو چون آفتاب

عرض بنیادش تمامی میل کج ساخته
هر نوای کز دعای رب سبک ساخته
خضم را چون دف قفا از زخم سلی ساخته
روی او ایشیت دست چهره یلی ساخته
پانه اران خشت زین طاق حالی ساخته
نه زخم و گون لکن در ایر لالی ساخته
یا دکار ملک و دین از تو شکسته ساخته

قطعه در مدح ممدوح

ای که در فوجهای منشور امام المومنین
مقام خاصت زبان خاص عام سرق عو
پیش بحر خیشاخ و فشان دست تو
گوشه دهن دار الملک علی ابن ابی طالب
تا بگردن و میان ز نشیند چون نگین
خضم فی همت چو صبح کاذب و جامست
صبح را از زبان تا بخود و حاجی و مشی
بزم تو باغ جهان ست و عدوی بدگر
تا بیزیر هفت شوهر چار زن و خوش اند

مبداء القاب تو سلطان اعظم
ازین سلطان بن خان و دو عالم آید
هفت دریا کمتر از یک قطره شبنم آید
جاوی ششم رواق هفت طارم آید
هر که پشت پشت حلقه همچو خاتم آید
چون جباب نیک بقای بر سر یکدم آید
گوشه دستار از ششم علم آید
شک آسا بهیضم نار جنبم آید
کافیم مگر مثل تو از نسل آدم آید

قطعه دیگر

خدا یگان سلاطین دین محمد شاه
کمینه چاکر تو شاه صد هزار سپاه
امام خوانده ترا بادشاه هفت اقلیم

زهی ضمیر تو از روح قدس نقش پذیر
کسینه بنده تو خان صد هزار امیر
سپهر کرده ترا آفتاب ماه وزیر

میل کرده عمارت امی تو چون آفتاب
عرض بنیادش تمامی میل کج ساخته
هر نوای کز دعای رب سبک ساخته
خضم را چون دف قفا از زخم سلی ساخته
روی او ایشیت دست چهره یلی ساخته
پانه اران خشت زین طاق حالی ساخته
نه زخم و گون لکن در ایر لالی ساخته
یا دکار ملک و دین از تو شکسته ساخته
ای که در فوجهای منشور امام المومنین
مقام خاصت زبان خاص عام سرق عو
پیش بحر خیشاخ و فشان دست تو
گوشه دهن دار الملک علی ابن ابی طالب
تا بگردن و میان ز نشیند چون نگین
خضم فی همت چو صبح کاذب و جامست
صبح را از زبان تا بخود و حاجی و مشی
بزم تو باغ جهان ست و عدوی بدگر
تا بیزیر هفت شوهر چار زن و خوش اند
خدا یگان سلاطین دین محمد شاه
کمینه چاکر تو شاه صد هزار سپاه
امام خوانده ترا بادشاه هفت اقلیم
زهی ضمیر تو از روح قدس نقش پذیر
کسینه بنده تو خان صد هزار امیر
سپهر کرده ترا آفتاب ماه وزیر

ای که در فوجهای منشور امام المومنین
مقام خاصت زبان خاص عام سرق عو
پیش بحر خیشاخ و فشان دست تو
گوشه دهن دار الملک علی ابن ابی طالب
تا بگردن و میان ز نشیند چون نگین
خضم فی همت چو صبح کاذب و جامست
صبح را از زبان تا بخود و حاجی و مشی
بزم تو باغ جهان ست و عدوی بدگر
تا بیزیر هفت شوهر چار زن و خوش اند
خدا یگان سلاطین دین محمد شاه
کمینه چاکر تو شاه صد هزار سپاه
امام خوانده ترا بادشاه هفت اقلیم
زهی ضمیر تو از روح قدس نقش پذیر
کسینه بنده تو خان صد هزار امیر
سپهر کرده ترا آفتاب ماه وزیر

نزدیجست در روان اہل مغنیہ	از بان بدر چاچی شکر انداخت
---------------------------	----------------------------

طبرستان

جسم حیدر ام اصل حاکم ملک
آفتابیکه ^{نور} رخ ^{شاه} نشان ^{نوش}
آسمانیکه ^{چهار} راه ^{نعل} ^ش
آتش آفر ^{وز} قطره ^{آنی}
شتری را آسمان جلال
سوره فتح مصحف اقبال
سلطنت هر کجا که زمر آراست

قطعه دیگر در مکتب ناصرالدین شاه

ناصر الدین که از علو علم ^{غایبه ۱۱} ^{بلندی ۱۱} گفت یافتی منم ز جارانم
نیک باشد اگر دشمنی رخبد
نیک نام است آنکه در مجلس
چون خلیف را بجا تواند گفت
بویست در لب از ان افتاد
خاک بر نسق آن که از سر چیل
نگ بر چشم آن که شناسد
آف بران را صدی که زیر حنضیر
گر بخوشید لاف ز گوشتاش
آینه بآب کینه خویش

1/10/20

والمصدق ۱۲

کتابخانه و موزه سینه

بسم الله الرحمن الرحيم

والله اعلم

حاصل شد

A black and white micrograph showing a single cell with a large, dark, oval nucleus and a lighter, granular cytoplasm. The cell is roughly circular in shape.

[illegible]

نام اوی کا زوینش
صاحب

من گنده است

۱۴۰۲

مجلس عمومی

۱۰۰

2

11-11-11

شماره ۱۰۰

...

مجلس شورای اسلامی

الحسين

۱۰۰

مفتی محمد رفیع الدین صاحب

عبدالله بن محمد بن عبد الوهاب

فصل

10

10

١٠٠

2

۱۰۰

7

بر شیر خفته که نه غافل ز برای نیست

بہارِ شکرال ماودہ صفت ہی میر نے
آوازِ تہذیب ۱۱

بگردگار که از لوح مآورد و پیرانم
فروغ شمع و آفرینان که میفروزد
بانگه بر در این بارگاه هزار هزار
کسان زیر کلاه بند برورش افزود
که اندوه همه آفاق از صدور بدو
درسان طلبه جامعان اموالند
شهان ترک و خراسان شام و روم و عراق

مراسم و عالم به بندگی او
نیازمند ہے از خود مرا فرستادند
ابو حنیفہ و یعقوب و شامی راوند
کہ یوسف علی را ازین دم علم استاوند
کہ برورش عوض بندگان استاوند
چون مقتیان طلبی شرفان با او
برین درند و باین بندگی همه استاوند

بیدار شاه بر سر خوان خواند
 گفتش احتمال بیماری است
 و من باخورد که به شوی اگر
 و من باخورد که به شوی اگر

انچه اهل فضل چشمه است
 گفت در صحت تو امید است
 بخور ۱۲
 بدر فیه زرقین خوشه است
 تنه فانه ۱۲ نو فزانه آب استقامت ۱۱

اخی قیمت راز غالمیہ زنجیر
 آخر شب راه چینی ^{۱۲} زلفه ۱۱
 مایه وقت طلوع ^{۱۲} تمام پروده ۱۱
 چاشنگه در عراق ساز آ هنگ
 راست گویم ره خیال ^{۱۲} تمام پروده ۱۱
 بوسلکے نواز بعد زوال
^{۱۲} تمام پروده ۱۱

افاقیت بزیر پرده قیاسیه
صاحب دم پرده را مدی گیر
میش به جبین افاق پادشاهیه
پرده را دست کسیر الحاقیه
ناشوی بر سر به عیش امیر
در زوال ای صمیم مدتی
ای صمیم تو افاق بی منیه

[illegible]

نعم و نوازدهم عشق باذن خود
عشق را در عالم غایت اندازند
راست نیم جانش از او
نموده اند که بفرزند برادر
برادرش را که می باید چون
صاحب دل ای سانه
ای دلان جوهر عرش آفریند
زین منظر

107

۱۵۰

بعضی دیگر ۱۴۹

لەبەدە

11/3/20

حقایق

التاريخ

ضمیمہ نمبر ۱۸

مذہب در مسند

کتاب فیوض

رومی کلگون خورچوز و شو و
وقت خفتن مخالک بواز
فرع از پروه سپا بان ساز
سازنگام نیم شب است ماه
وانکه همچو چک بر در شاه
انچنان گریز لطیفش را
علی باب ریش از چوید
کوش تاغچه توشیر که
زانکه به لوح پیخ مسطورست
شاه عالم محمد بن ۱۱۶

۱۱

مستند



۱۳۰۰

۱۰۰

۱۳۸۴

مکتبہ اسلامیہ

وہی ہے جس نے

و علی بابا

الرضا علی وروان

شماره ۱۲۱

الحمد لله رب العالمين

فی الغیب

فانظر

کتابخانه عمومی

فصل پنجم

11

<p>تو حرف اول بر شعبه گیر از پس آن بنیم شاه جهان و بیان این قطعه</p>	<p>اگر چه دریم قدم از قطعه کتریم در بر شیم و بر پله قهر از میان حکم از نوک رخ حلقه ربای نه افیم انجا که غوغی مرتبه خسروان و هند در هر نبرد گاه که گوش پلاز و ند چون هر اگر چه سایه چپ سیه است چون ماه اگر چه فصل سم باو پای است زال زمانه اگر چه بدستان غنیمت اگر شتر غلام و راست انقسیم انجا که بحر فضل تلاطم زند و دریم برای و شاه جسم ابد لایزال و انقیاد طالع امر حلیفه ایم و اتمالی امر عبودیت ارله وقت نماز خسته و گریان و بنجو ویم بیرستان بار که ذوالجلال او</p>
<p>و حرف آخر بر اصل تا برون آید امیر مجلس باو میبدم شکر خایه</p>	<p>قطعه در شرح خورشید</p>
<p>اگر چه دریم قدم از قطعه کتریم در بر شیم و بر پله قهر از میان حکم از نوک رخ حلقه ربای نه افیم انجا که غوغی مرتبه خسروان و هند در هر نبرد گاه که گوش پلاز و ند چون هر اگر چه سایه چپ سیه است چون ماه اگر چه فصل سم باو پای است زال زمانه اگر چه بدستان غنیمت اگر شتر غلام و راست انقسیم انجا که بحر فضل تلاطم زند و دریم برای و شاه جسم ابد لایزال و انقیاد طالع امر حلیفه ایم و اتمالی امر عبودیت ارله وقت نماز خسته و گریان و بنجو ویم بیرستان بار که ذوالجلال او</p>	<p>اگر چه دریم قدم از قطعه کتریم در بر شیم و بر پله قهر از میان حکم از نوک رخ حلقه ربای نه افیم انجا که غوغی مرتبه خسروان و هند در هر نبرد گاه که گوش پلاز و ند چون هر اگر چه سایه چپ سیه است چون ماه اگر چه فصل سم باو پای است زال زمانه اگر چه بدستان غنیمت اگر شتر غلام و راست انقسیم انجا که بحر فضل تلاطم زند و دریم برای و شاه جسم ابد لایزال و انقیاد طالع امر حلیفه ایم و اتمالی امر عبودیت ارله وقت نماز خسته و گریان و بنجو ویم بیرستان بار که ذوالجلال او</p>

١٠٠

مادامہ

اسکون

1092

قلی بنیاد بنیاد

تتميز

بالتحریر میرزا محمد

روزنامه
شماره ۱۱۷
تیرماه ۱۳۰۵
چهارشنبه ۱۳
روزنامه
شماره ۱۱۸
پنجشنبه ۱۴
روزنامه
شماره ۱۱۹
شنبه ۱۵
روزنامه
شماره ۱۲۰
یکشنبه ۱۶
روزنامه
شماره ۱۲۱
دوشنبه ۱۷
روزنامه
شماره ۱۲۲
سه شنبه ۱۸
روزنامه
شماره ۱۲۳
چهارشنبه ۱۹
روزنامه
شماره ۱۲۴
پنجشنبه ۲۰
روزنامه
شماره ۱۲۵
شنبه ۲۱
روزنامه
شماره ۱۲۶
یکشنبه ۲۲
روزنامه
شماره ۱۲۷
دوشنبه ۲۳
روزنامه
شماره ۱۲۸
سه شنبه ۲۴
روزنامه
شماره ۱۲۹
چهارشنبه ۲۵
روزنامه
شماره ۱۳۰
پنجشنبه ۲۶
روزنامه
شماره ۱۳۱
شنبه ۲۷
روزنامه
شماره ۱۳۲
یکشنبه ۲۸
روزنامه
شماره ۱۳۳
دوشنبه ۲۹
روزنامه
شماره ۱۳۴
سه شنبه ۳۰
روزنامه
شماره ۱۳۵
چهارشنبه ۳۱

[illegible][illegible]

١٥٠

فَالْشُّوقُ إِلَيَّ مَجْبُوتٌ كَمِ	أَيَا الْغَائِبِينَ عَنْ لَيْسَةٍ
روز و شب بگویند خیال نه است	فَانْجَا لَوْ أَنَّ خَيَالِي لَمْ يَكُنْ خَبِيرٌ
مستطیع	
خاتمه المطبع	

تا این خدای سخن آفرین که لفظ را با معنی پیوند بخشد و غازه رنگه قبول بر چهره شایه
 شیرین او ای نظم مالید و نمای صاحب جوامع الکلم که با ای بودن تا بشیله سیاهی زبان
 منطقیان عرب عجم الف داغ غمز پیشانی و مهر سکوت برب نهاد پس این قصیده
 برالدین چه چسبیت از آسمان فکر طبع آمده و غواص نکته سخن که از قلم وقت پسند
 ارجند آمده لیلی او ایانید نقاب خفا بر رو کشیده که دست هوس تا پرده محل آنها
 نرسیده و قیقه سخنان نراکت آئین دندان سرخ نموده که از پرتو این روشن اوج
 نصاحت شمع و شبتان ادرک نهند و شرف نگاران بار یک بن چشمه سایه که و که از جلال
 جهان فروز این آب یکبار این چرخ بلاغت شبی آب و بند جزو دیده و ران جوهر شناس
 قدر لای فریادناشن که دریافت نماید و غیر مصلحان پیش اساس نگ یواقت ابدارش
 که از نظر آید نظار گویا نیکه یک جلوه حسن دلاویز این غمیده غنا دیده اند از عرق بریز بیا
 و روانی طلبت آمده چنین فریاد بکشیده اند سه بخت می توان فهمید معنیهای باز او +
 که شرح حکمت همین ست ثمرگان در از او + سلامی سخن بالغ کلامان و بر روش و فعال
 بینی سگریان آتوره نظر و پشت با و دقت بدخیال نبی که اشک نداشت از دیده روان
 و لب صبرت کیده بهمان سه لولو از زکس فرو بارید کل در آب داو + و زنگرک
 بالسن غناب داو + با بجه زلف و خال تو خنجر و تندیب گرفته پیش ازین جای که به هم

در شوق و محبت
 و در شوق و محبت
 و در شوق و محبت
 و در شوق و محبت
 و در شوق و محبت

تخلیج پذیرفته بود اکنون که زمانه بطول انجامیده اول ابدی غریب الوجودش گمروند
 و متاع تجار از ان نشانی مانند ویزا بنام سوسی و ستانی مانند اندازنده نورانی تمام شهرت
 نوکشوار شانت در سال دوشش صد و نود و از هجرت مقصد به ده پانزده رسید
 و صبح شبی که بال بر خود بالنده ماه رمضان بدرگرویده زیور ختم پویشید فقط

تمت تمام شد

بسم الله الرحمن الرحيم

ای نام تو جز بهر جا نهی	لاست بحد تو زیبا نهی	از اهل حسد و کمال ادراک
در کینه تو هست ما عرفا ک	از ما برسان در و وجید	بر روح رسول پاک احمد
بر آل و صحابه اش پس از و	رحمت باد از تو پیایست	بعد ازین برای ما بقدرت

کز نیکان بلند بیت کور نشو است که قصاید پر جاج درستان معانی شمع ماه فشرخته است و ادراک
 طبع و قافیه و نقش و گلو سوخته رنگینی مضامینش رنگ بر روی گل خورشید می شکند
 و علم و معانیش و عوایدش مقابل با نظم و قیاس می کند و اسرارش کائناتش کائنات الیا قوت و المرحبان
 و فراد عوایدش نظم و قیاسش قیاس و کاجان و چون این عروس زیبا شد رخا درین
 خیز و زان مطیع نشی نول کشور غازه طبع بر روشید و در نظر نظار گسیان مشتاق آماوه
 جاده آتیا که دیدنده سراپا عصیان کترین اهل جهان عاری از علم و فن مابلد شاه راه سخن
 گنگار خنی و جلی محمد باو علی غنی عنده که از غایت قلت بضاعت و قصور باعث عنایت
 از هیچ نمیداند و در مره ما بران لب بحرف و حکایت نیچین باندیس از نظم ثانی و حل غوامض
 و ضافات بعض فوائدین کتاب هیچ این عجا که پر زحمت و فرسنگ لغات و کنایاتش
 که عقده اگر کار آن تواند کشاد و بهر حال می و مگر نفع خواهد و او فراسهم ساخت و بکه اکثر اشارتیش

انجام تشييعات و تدفینات و احداث خاص و کتب نفیست کتب مرآتیه است که به دست من
توافق و خاطر صاحب نظران محکم و در وقت اخیر اینک به خانی فضل بیرون قدم بگذارم
راجه تصدیق و بیدارم و در وقت اینک از کربان امیدوارم

از ناز کواکب	از دایم کوه خیز تنه شک	اثر سرور را شک	ناله از لعل
از دم نام سوزی برگ	که هر چی قهقهه در دست	طلس بیاد شب	چو باد افغان چو بوی گلشن
کتاب نژد و پاژد	آفتاب ساغر شربا	افزون رخ	این شکر چو کبر
ارقم مار پیچ	ایزدانه این قصیده	اذان صریح سلم	اثر نشان مقدم
آصف بن خیاط و پهلوان	آب حیات مراد از سخن	آب از غوان خون	ادویه شادمانه نام ساز
آقا پدیده	آینه رو لالا ماه	آتش گویا لب	آنان سر بسجده تارکان
آینه صلب	اعلی کنایه از برج عفره	اوبم شب و آسمان	این علامت غور و بزم کجاست
آب الپار الحریه	آینه اسکندر کاغذ	آب جام حساب	آیه ای آتش نشان آفتاب
آدام چشمه	آب شور اشک	آبریشم تار چنگ	آیین نام باد شاست
بسیار کوه و کوهستانی	اطلس مراد از ابر	آتش تر شراب	آب بزم اشک سنج
از کوب جانب نشال	آبرین سپهری جنبش	اندکی ای فلک و قوس	آنچه تنگ دورای جاب
بجکان دو اشک و بزم	نقاط مخالف رنگ او باشد	اثر شفق آلوده اشک سنج	آتش باد آور لب
برو برج حمل	آتش بزم از پیش چرخ	آینه مهر خسار	آویزهای قیر حروف
برکشان پر آب	ارش نام پهلوان	آتش کنایه از خسار	از دایم سیاه سر سلم
برخار	اجم نیستان	آب خشک پیاله	آب بیان آتش بسیار گرم
بر پیاله	ابن قراضه اهل دولت	آور لب و خون	اشک زلزل کواکب
بکرانها اشعار نو	چو قراضه ریزه ز رست	ایوان باد پنج سرطان	آهوی ز آفتاب
بازرین پندیر و آفتاب	ایام کف از اندازد به خیزن	افسران قوت غور شمشیر	امام چابین حضرت علی
برگ نمیشه حروف	شبان و زلف شب بسیار نور	آورد تیغ	پیش شمشیر بر کوه خاند آفتاب
برفک شک کاغذ	دری نام جنگه کلون اندازد	آورد	ازین دوزن رغبت
بادبان مراد از شاخ			ازین نر
بهر تلخ سمندر			تازه

بادی اسپر	بشیره بلند	پنج دریا انگشتان	ترک سیاه خدا قشلم
بادام چک چکان که شیر بادام	باغنده پنبه برزوه نهدکا	پایله زرد و پاره زرد	تاجدار بالای دار
پشتیق خرمیاله با قندار سبز	کاله و اینجا مراد کوکب	دوباره مغفر آفتاب	تارکیه و تیرداد
بر سوس نام شگل کوکب	بهر دست مدوح	پرده سبز زرد و آفتاب	تش تش تیشه بزرگ
بوشاه جهانگیر عالم بالا آفتاب	بیچاره کمر با	اعتبار کوکب	سحق پرده
بو خفت بود	بیک بای جمل تی اوزک	پنج نون انگشتان	توده نام گیاه
بمد حل شده شراب	باد تشین غلب آفتاب	پنج شوی مطرب زهره	تیمه اتمو بند
بنییزر ستاره	بق غلب چکل چیت	اعتبار انکه برای شوش	باب الکمار انگشت
برگ چنار دست	پروانه مراد از ان دندان	سیاره از انچه آفتاب خوش	شریا اشک دندان
برگیر کی از تو ای کجوف	بخرد بوی و هن	پنج پده مار خا و لوف	قشبان کنایه پشش
که دال است بقرینه مقام	باختر مغرب	پسته شور لب	باب اکیم العربی
با کینه و از ان الف حال	بام زحل آسمان بخت	پدرام آراسته	پنج چشم
با چار و جارش ای هان	بیت پشه نه خند کمال	پنیا کسوت سفید	جانی نام ستاره که بیت خانی
لال چار و کج که چاه شش شود	بوسلیک نام پرده از تو	باب الکمار الهوائیه	جیش جیش تاریکی و تبسم
و از ان چار حل موجود میگردد	باب لبار الفارسیه	ترک مت چشم	جام زرد و آفتاب
جان و دوش گرو پاک و چاه	پسته و هن	تیر عطارد	خبر ده که خبر غلط
بار جازبان گرد و از ان نیم	پنج لال انگشتان	قن غم و شفت	کند نه شود و آن سحر بر است
برای چو و چار جاست	پروین دندان و جاب	تبا شیر روشنی و نیل و چین	و از ان جیم جیم اصل آید
باشکونی بازگونی	پسته مرجان ش لب لعل	و بعضی بطا معرب	خبر ده که صد پش وین
بکر چرخ زهره	پستان شب ماه	سنگ نای لعل شاگان	صوت قاف موجود گردد
بلغم نام کی از اولیا که بجا	و شیرش کنایه از شعاع او	ترسا پایله	جنیت اسب کو تل
او خست موی تیر که قرار شد	پیل بالا ای برابر	تاج لعل ترک زرد و تیرنج	جامه فر عید است و آبی است
و حق او عای بکر زاده و دود	قدیل یعنی بسیار	ز ساس ترک سنان از کجا	جود بفتح باران

بسمه	چشمه سیاب کواکب	خرمن ماه با له	آزار بر سلخ ماه ابان
جان محسوب	چشمه ترو وین صرا	خون لیم شرب سرخ	تا بعدش سال کسری
جسم حضرت سلیمان	چرب فیه	نقش انگشت چرخ و ختم	یکماه موجود گرد و در بند
باب الحیم الفارسی	چشمه بی نم آفتاب	سرخ و سفید باشند	از لوند گویند
چاره زن و چاراد و چار لیج	چوگان مشکین زلف	خوان زر روی زرد	خلق بختین کنه شن
چاه نصر	چاه رخندان	خضر مراد از امام	خورتی نام محل بهرام
چنگ کنایه از هلال	چاهرم کتاب و آن لعل	خاک کاغذ	باب الدال المهمله
چاه زهره برج سنبه که خا	چرخ واره چرخان و لیل	خروج رب و مراد و اهل	درج در و هن
چاه زهره است	چوگان سیمین هلال	خورشید رو	دانه کنایه از تاره
چین رخ و کاغذ	چرخ زدن مراد و حرکت	خجور زده آفتاب	دانه غیر مردک
چتر مراد و فلک باعتبار خیم	چرخ و قاره ای فلک	خاتون هفت قلعه زهره	دانه قیر زلف
چشمه میوان فوان امام	قار و ریشه شیشه است	خیمه بنور خیمه جو و زرد	دو شکافی شرب جسته خود
چاره ای ده چار بار که	باب الاحكام المهمله	آسمان	که بگریه و دند
چرخان شد مراد از ان میم	حبه دوات	خون خروس شرب	دق کنایه از سکه
چاوش نام شکی از کواکب	حلقه دار غلام	خار خط رخسار	دوشین حروف
چاوشکی مراد از چار لفظ	حوال نام طایفه سفید و لعل	خشک و تر نیک و بد	دشت از آفتابک و زرد
چاه اعتبار عقد حاصل کی میم	حصاه سنگ زره	خضات چلت	دواج چادر
لفظ جام از ان بون آید	حینی نام پرده بستی	خضر مبارک دم صبح	دام مشک سطو و تلف
چادر راه و چادر ستاراه	باب الخا مهمله	خاکستر کنایه از دوا	دخک دو دندان حباب
روشنی او	خوار آفتاب و خورون	خون بسته لب	دزم فسه
چاه صبر یعنی خرد اهل	خشت زرد خیمه زین و خرو	خسته مسرعه بخور و خند	دق آفتاب ماه تمام
چشمه سوی و زرد ای مردم	شرق و خود بو او محمول	که راه شمس قمری در آلبام	دیو هفت سر آسمان نیله
نیک دلیل اند	مراد از آفتاب	کیسالت اند باشد بخان	دو خروس دب و صغرو اکبر

دو برج مشهور	دو عروس صفت و مرموک	دو کنایه از گدائے	باعتبار ناخن
دریا شرباب	دریای قار آسمان	درم ریز سکه زن	رشن بازو
دو دیاه خط و زلف	دریا کف دست مدوح	دو ده خالص	رشته و فایده صفت و
دو چل یعنی چل و دو مراد	دل زمرگ چه مراد	دماغ تپاه خیال فاسد	روان سیح جیح چارم
از ان دو لبست چه عدوان	از دل قلب و از زکرم	دوان نهید تعویذ بنده زلف	رشن بالفتح سافت دو
همین قدر باشد	و مقلوب کرم مرگ است	و میر هلاک	دست نهی گولی
دو نام چو بود از ان و شمشیر	و این بختین پنج ستاره اند	باب المراد جمله	رقیه بر بن خفیه ضون
دو نور باو مغرب	نزل قمر که در عمل و پیروز	روی چو نیار یعنی زرد	زنگ ریزگان آفتاب
دل سال رمضان که خلا ایا	کور کردو	رو کاغذ	روای نام پرده از سوتی
در تبین سخن گفتن	دار عظمی فلک منجم	رو می مغرب صبح اعتبار تپا	رشت نام پرده دیگر
دو بل زری پرده و فطالت	و دون شکل و دوباره بعد	روم روی رخ و ز کاغذ	باب المراد جمله
و مراد از ان یا باعتبار عدد	شق القمر	روز با غم قیامت	زین باغ و زین صدف
و مراد از بل هزار مراد و	واحول بوا و مجهول	رخص نام تاکه و دیان	وزین سپر آفتاب
هزاران غین حاصل شود	و گاه باو شان و چه تره که	تین ای اثر و فطالت	نزدق و ریادل کشتی شرب
و آیه مه رخسار	سلاطین جبهت شستن ساو	روح بالفتح خوشه	زنگار کنایه از خط
و بهر زرد و درشت مشرق	و بیامی کله شب	راجع بموحده کست	زین پیک الملق باعتبار نجم
آفتاب	دو دانه مشک مرموک	رین حاصل	زنده دانه که طایر از گلو برزد
و گاه و روشنت ای کم	و پوشه با لکن ابر باعتبار رقی	رشته برین تنگ نفی	وزین بچی اندازد
کا و پرستی میکند	دو ده خانه ان	رخصه رختان	زعفرانی معجز متاب
در عدد و بون ایشار آمدن	و بهر دیاه نهی کاتل	روی زنگی جبین مسلم	زنگی شب
از جت غت و مرتبه	و ایامی گون می مقصود سیم	روا عودی شب	زواجین و روشنی آفتاب
و میر باران	و رفته بختین سپر	ر باب ابر	زین کنایه بدن ان
و یک نهی کاسه گدائی	و زنگ بختین طلقه و زنج	رو میان ماه فضا گشتان	زین تیر مسلم

فهرستک بدیحاچ

زال پلاسوش خیک	زرد پوشان مهراده بهر	سودا	سوز پیریای عرب مراداران
که عاقلش از پیر چو کند و با	خیام ستارگان آسمان	سکندر	میست چو در بار البری گیم گویند
زنگی زو جاسته لم زین بادر	تروین بجا و بول بیه کو چاک	سابق شعبان چو بیا می گویند	و چون سوز پیر گنبد می گردد
زراغ سیاه شب	زنج زدن لاف و طعنه زدن	سحر	سایه دار سبب زده
زرقاب انور چو قلوب	باب لرامر الهاسیم	سفره زین رو زرد	سیاغر تبر که زرد رنگ
زیر زرت	زاده مراد قطره خوی و دین	سیمین کمان ماه نو	و نام پادشاهی بزرگ
زرد و شمشادش قلم زین	شیخ نصیب مراد از اشک سرخ	سپاهک روشنی آفتاب	سیمین ابر
زرقاب رخ زرد	و رخ متنه باشد	سفره شب	سگ کنایه از منزل قر
زبان شعله نام ستاره کرم	شارخا بیوه	سفیده روز	عوانام که بکشی گشت
طلوعش و عتاب میشود	باب السمین المصلح	سنبل دونه زلف	سبز کبوتر مراد از جبریل
زاده کوکاز فسیون	سلطان عالم خدا تعالی	ستاره جوهر شیر چشم	سندان آله انگران
زنگی گریان شب اعتبار	سدر سپر مواکب نشسته	سلسله سطوح	که بران آهین رانده گویند
پیش بنم	که حیوانات نباتات معده تپانند	سرخول نامگی از کوکب	نهدی نهانی و هم گنگه آهینی باشد
زین زرقاب و شفق	سده و قمر و سه و چهار نباتات	سی و یک دانه قصیده	که باغ بر تخته در بزرگدو
زواله گلوله آرد	سبز تیغ و خط و فلک	سی و یک شعر	حلقه بران زندا صاحبخانه
زیر نام گیاهی زرد	سنبل تر خط	سرای شتری برج حوت	خنوار شود
زنجیر زلف	سمن زار رخسار	ساغر زنگار مهر ماه	سمط و سیمط عقد گمر غمزه
زرد رنگ افغی زرقاب	ستاره اشک	سود کنایه از خط و سیاه	سبرال با کسری بران
زنگی بچه نیا مردک	شکسته زنگی زلف	سقطه ساقط الاعتبار	سیمه بادام قلم
زردین انفی خط سبز و زرد	سپر کنایه از آفتاب	سبز لباسان بهشتیان	ستان نهدی چت
زنگاری سپر آسمان	سرفشان سخن غم گویند	جکسری دیوانگه	سیاوس نام پادشاه
زرد خط سرخ	سنبل مرغول سوز چوید	سیاه کاغذ و اشک	سرخ شمرده شود
زراغ مراد از ابر	تصدیم زرد کنایه با شمع	سایه زلف	سرسین کنایه از گنج

سپاهان نام برده از موسیقی	دشمن و تسلیم زر	شاه حرم آباد لایزال و دعا	طفل منهد و مردک
باب الشین المبحر	شکر نشان کردن لب سخن	جل شان	طوطی پران گردن عسبیا
شکر لب بوسه	نیکو گفتن	باب الصاوا المملکه	سبک رنگ آن
شیشه نناد ناز دل	شاخ مری آله جربلیت	صفه کنار خسار	طوطی شنب
شمشاد قد	شور و اضطراب کند حسرتیاید	صف مور خط	طوطی شکر خای معنی کنه
شاه منب و شاه چین شا	شب بان دزدان	صبح رو	مراد از شاعر شیرین گو
خاوه و شاه باز سحر و شمع	شاخ باد طبع که بدان	صفه روشنی و غمی در رخ رو	طبق بنیاد طاق انصاف
لکن چارم و شمع و اق خضر	شرب خورند	صاد چشم	وطاس آبگون و طاس نبر
و شیر سحر و شاه تلب زه و	شیشه بالکسر آواز اپ	صفه میان لپچیت	آسمان
و شان زین و شاه انحران	شکر گون گل کنایه از چیز نیک	صوت چار صد صوت	طوطی سده نشین جبریل
و شاه باکی و شاهین نازند	زرد و موسی با یک چون خواب	چنان چار صد عدد دارد	طفل روی گوش و ف
آفتاب	مخل وارد -	صبح دوم صبح صادق	طاس سیکون ششم سفید ماه
شاه رنگ و شاه شام ماه	شاد روان خیمه	صدره بالضم پیر این	طوطی طادوس پر آه آن با
شیر و شیر کردن شکر نربج	شاخ شاخ ریزه ریزه	صفه علامت برج نور	کواکب
سد	شبه شکیت سیاه و ملو	صاب عصا و دخت تلخ	طبق لعل پیاله شراب
شش حبت تمام عالم	ازان مردک	باب الصاوا المعجمه	طاسک چرم طاسی
شفق روی سخن و خون	شعر بهنج جامه	ضعف گل یکصد چ عدد	باشد بر نرزه
شام و شب دوات	شره حرص	گل نچاه است	طوطی سلب سبب جامه
وزلف و خط	شاخ گوزن بلال	ضرغام شیر	طادوس سده و آشیان
شیر کاقد و صبح و رنج	شاره چادر و دستار	ضرب بهشتین شمشیر	جبریل علیه السلام
شب نشسته زلف	شوره درخت گز و گیاه	باب الطامرا المملکه	طفل قلم
شاه حبش شب	زمین شور و خاکی که بدان	طاسک معصفه آفتاب	طوطی پیغمبر صلی الله علیه و سلم
شاخ و غفران شک و قدر	باروت سازند	طشت زر آفتاب	طوق بلال

طبق نام مرضی است که در پای ستوران میشود	و عاری ز اندوده آفتاب	غنچه دهن کنایه از کون غالبه مو	قنابکس پنهان فرائد و گرد باب القاف
طافم کیوان فلک زحل	عقد مرورید اشک و فلک	غزال شب آفتاب	قوة تکمه
یعنی چشم چو کین زحل است	عاشق ز تخته باغ جبریل	غوره بود و مجول غنچه	قلم پنهان کف دست
طریال بنا به بلند	عقب رخسار با اعتبار	غبه ناشکفته	با اعتبار انگشتان
طفاوه بالضم دایره گرد	زکات	غاب همیشه	قطره آب متغ
دایره آفتاب	غیر زنجیر رنگ مو	غشقی سیاهی	قبره زرق و قرص زرافت
طصل شیشه آفتاب به تابش	علاج کماند	غوره انگور خام که	قوس ابرو
طراز الفتح نام شهری حسن خیز	عازر مرویکه بجای حشر	میشش باشد	قصاص
باب الظاهر المعجمه	عالمی السلام	باب القاف	قیر شب
ظلمات و دوات	زنده شده بود	فیروزه روا آسمان	قدراول ستارگان را
ظلمه ابعوش نام معاری	عجز نام ستاره آشی	فندق عبارت انگشتان	در روشنی شش مرتبه نام
باب العین المعجمه	عطیه کبری کیصد سبیل	فروخانه سر و وزیر	از بسیار روشن قدر اول
عقیق اشک سحر و لب	عزت اولی خدا یا مختل اول	ای خلوتخانه سر ماه بینی	و همچنین تیرج
و شراب	عالم صغری دنیا	برج سلطان که آبی ست	قوس در محراب
عقد شریا و دندان	عقرب شبرنگ زلف	و ماه زار برای نیات آفتاب	قطران روغنی سیاه
عقیسی مراد مرد بزرگ	عواضه بالضم راه آورد	وزیر خواند	قلب اسد آفتاب چه
و فاضل	عمارت نه ماه نه فلک	فنگ پرستی ست سفید	دل اسد سین ست و آن
عقاب اسب	عجب نفیخ اول و ثالث	فردا قیامت	علامت شمس
عشبر زلف و شب	عراق نام پرده از موسیقی	فروش شعله و ستار	قلم
خط و دلو	عشاق نام پرده دیگر از موسیقی	فلمات و شش	قلم جمع قلمه ای سحر بهر چرخ
عوس خاوه و عفتای رزق	باب العین المعجمه	فستق معرب بسته	قطره تنگ از شکر و غیره
شهر و زین پر و شمشیر	غنچه پیرین آن عبارت دانا	فوش معرود و وزمین	قرباب با کسر غلاف شمشیر

تقاره	پاره	کاوسه زر قطره زرد	گل بادام کاغذ	لعل در پاش لب سنجک
تقعه	آواز	کمر با قلم زرد	گند نامی لاله نشان شمشیر	اعتنان سیمه تارگان
باب الکاف العربیه	کوش	مراود شراب	خونیزه	شکر بند شب
کیکوس نام شکی از کوب	کش بغل و نام شهری و	ترکتان	گل به تبارست خاری	نخچه و نخشه شعله اش
کافور شک	روز	کافور	گل نشا و خار برابرست	لعل ستاره باب جتبار
گرگس زرین	پر	کافور	گنگ سخن چین قلم	سخن خون
نظر و نسیه واقع در شکر	کبود غدیر آسمان	کافور	کافور شک شراب در جوش	گلن ز مردین تهمان
کمان سیمخ	کود مراد از سرین	کافور	گردون مراود شراب	لعل بالفتح روشنی و باغ
کم معنی اندک و نفی مطلق	کرباسپ نام پیر طمپ	کافور	گوی سیمین رخسار	پاره گیاه شک میان گیاه
برده آید چنانکه گویند	کاغذین جامه سفید	کافور	باب اللام	لوگوی نشو و قطره شبنم
کم شوی شو سحر	کتاب نفیتمین گیاهی است	کافور	لاله شراب و خون	لالی سیه شب
فرایده جبتند و بسیار	که از ان سرن و کاغذ	کافور	درخ	لباچه حاف
کم یافتند ای یافتند	سازند	کافور	شکر زنگبار خط	لولی بچه متلون
کیش ترکش و مرا جودا	کاسه آب اشک	کافور	لالی چشم مردک	لعل زمره نقاب شراب
که خانه عطاری است	کوره میوه نور سیده	کافور	ولالا غلام حبشه است	باجتبار شیشه که سبزه است
کاسه لعل چشم گیان	کدوی زنگار و کلیج زرد	کافور	لولوی تر اشک	لعل سیاه زیزاله رجوب
کله	کشتی زر و کلاه زر	کافور	لاستان همان لاله نیست	باعتبار منی
کاسه نقره چشم سفید ماه و کوف	کافور	کافور	نصرت شعر یا افتاد	باب ای
کوکبه	باب الکاف الفایه	کافور	و مراود از ان خسار خست	ماه نو نشان و قلم و ایر
کشتی لعل پاره لاله	گل شراب و رخسار	کافور	لباس آل عباسی سیاه	ماهی بچکان گشتان
کلیه زر روشن	گرگ سیاهی و بجه کافور	کافور	لعل حل شده و لعل آب	ماه کاغذ و رخ و لعل آب
کوکب لعل رخ آن	کوهی اشک	کافور	اشک سیمخ	ماه سر خرگاه باور شیه
کری زرین کوکب	گوی زر کوکب	کافور	گلن پرده مفلک با کوکب	که مدورت

شک گل پوش خاکه خیار	مال و مخدو عدد لفظ و	ماه چهار هفته بلال	نه دانه نه پدرونه شوهر
رامی پوشد	که صد باشد و مراد	مرش نفتح اول فواک	و نه خم فیروزه و نه چکان
بای برج حوت و	ازان فاست	شهریت در شام که کبوتر	نه خوان و نه لگن و نه قلعه
پیاله شراب	منجیق فلاخن معرب	انجا خوب میشود و مراد	مینا و نه مرغی نه فلک
شک تر شب	من چپ نیک	انجا لامکان	نقطه لعل و نه
متفرغ غفور کنایه از	مرج قلمدان چار پهلوی	مرجان اشک سخن	نگرک شوخ چشم مشوق
روشنی	بای زین قلم زین	منزل بهتم کتاب ختم	نسرین و نه دان و نه شک
مرغ سحر خوان یعنی بلبل	مثال فسرمان	قرآن شریف چه در بهشت	نیل چادر و نیلی خیم
ماه و نهفته کنایه از	مینای لعل انداز تیغ خور	روز مقرر کرده اند	و نیلی قفس آسمان
پیاله که دور باشد	همه با طهارت و طیبان	خبر اصدق مراد از خدای	نه طارم شش و نه نه آسمان
ماده ریز و ماده دار	موتی اندک	شک زره شکل لعل	که در شش روز پیدا شد
خاوم خوان گستر	مرغ تجله نور	با اعتبار و خم	نقره روز و رخ و نه چپ بدن
مرغان آسمی جارفان	معلق نور و مهد مینا	مصلطه شراب خانه	ماند مثل کاغذ و غیره
مصحف نه جلد نه فلک	آسمان	منقل کانون	نقطه یاقوت آفتاب
مرز و مجر زین و	مورچه خطر رخ و حر	مریخ	و نه محبوب
مرغ زین و مچ زین	ماه بنور شب	موی نام نام پسر شیر	شک نیلگون تیغ
آفتاب و مچ بازو	ای ماه نور مچ و شب	ایه نام پرده از موسیقی	نقطه زر و نکدان زر
خیمه است	منجوق ماهچه علم	مخالفت نام پرده و گیر	آفتاب
شک زلف و شب و رنجه	میسم زرا اندود ماه	مخالفت نام پرده و گیر	نون ابرو
بدان ماند	موی و دیگر موی که برض	مخالفت نام پرده و گیر	نیمه نیمه سے عدد و عدد
مریم سر نه شوهر	در دیده پیدا شود	باب النون	لفظ نیمه شصت است
مغلوبیم	مرغ صراحی شرب	لنترن اشک و اختر	آن سی باشد و مراد از ان
دوست	مار سفید صبح صاف	نگرک بخواب چشم شوق	حرف لام

نیچ باعتی تاجی عبد و هر دو لفظ	نوکی فتح نون و نیم خط	هفت آیت ز و هفت شمع	یا قوت ترو یا قوت ابد است
نو و نیچ باعتبار تساوی عدد	سر هر جز الا یعنی مقدار	سیع سیاره	یا قوت حمر اشرا ب سرخ
لفظین که شصت باشد	مرغان که لغزیم نیز آمده	بند دنیا مردک	یکی ای چل که عدلین لفظ
تقدیر زرو اشک	نیم پیشه که بایه	هفت خواهران بنات	است
نبات خط	نهادند نام پرده مستقی	بند و تیغ باعتبار آنکه سیار	یکی بدو و چل باو که عد
تیلوفر زلف و مثل آن	باب الواو	هفت قلعه هفت آسمان	لفظ و باشد و حاصل آن
ترو و تاجان قیمت خرمی	ورق لاله رخ	هر استون نام قصر محمد	لفظی است
نقش دوسه بار و و صید و دو	ورم مراد از زیادتی	هفت شاد و روان هفت قلم	یک کد مراد از آن آرد
نیم یعنی صد که عدلین لفظ	ورقا کبوتر و فاخته	هفت امام خلفا عباسیه	صورت
نه چرخ سبعة و سیاره در	و برق کند	بامه سه	یک تنه کیه و تنها
وزن	و بیض روشنی	چاره مخفف همواره	یک مردم چوکی
بخشش	باب الهام	او تعالی	یاره دست برین
بنی بر وزن حی و آن لفظ	بند و گل ز قیاس ب عتبات	هروج گل ز آسمان	یک چار و ندان شین
نقش بند و روح مراد از آن است	ستارگان	هشت میلین هشت	سابع و با هم
و مراد از روح و بخار و حی و نبات	هرا سانه اسپ	باب الیا الی الحقیقه	یوسف زرین رسن و
نقادان علوی کواکب	بند کنایه از مغرب و دوتا	نیچ دندان	زرین سب آفتاب

خانم الطبع

الحمد لله که عیال نافع و مصطلحات و تشبیهات و استعارات قصائد بر چای مولفه مجمع کلمات بهیچ سعادت شرمیه بر سمار تحقیق قطب دائرة تدقیق غزل و لیب نعمه ساری گلستان لذت قمری سرستان براعت کشف غوامض علوم عقلی و نقلی مولوچای دوی علی شاکر حرمه التمدید طبع جناب منشی لعل کشور واقع کانپور در ماه نومبر ۱۲۸۵

CALL No. { ف ۸۹۱۵۵۱ ب ۲۱ ق بیج ACC. NO. ۱۳۳۴۰۱ (۵)

AUTHOR پدر الدین چایچ

TITLE

Acc. No. ۱۳۳۴۰۱
Class No. ۸۹۱۵۵۱ Book No. ب ۲۱ ق بیج

Author

Title قصائد پدر چایچ

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

